



چاپ دوم

با تجدید نظر

بقلم نویسنده

جنایات تاریخ

# فاطمه دعتر محمد

صلی الله علیه وآله وسلم

بهاء ۲۰ ریال

کتابخانه روشنی حافظ

تهران - ایستگاه میرچشمه



قلم نویسنده

جایات تاریخ

چاپ دوم

# فاطمه دعوت محمد

صلی الله علیه و آله وسلم

از نشریات

کتابهای روشنی حافظ

تهران ایستگاه پرچم

بها ۲۰ ریال

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE6123



## فهرست مندرجات

صفحه	مقدمه
۱۱	در دامن پدر
۲۲	هنگام زناشویی
۲۵	خواستگاری
۳۷	در خانه شوهر
۴۴	مرگ پدر
۵۸	زهر در مسجد
۶۰	شکایت به جمع عمومی
۷۷	در بستر بیماری
۸۶	ملاقات سیاسی
۹۱	در آغوش مرگ
۹۳	وصیت نامه
۹۷	بامید آینده



بسم الله الرحمن الرحيم

## خدا را سپاس میگوئیم و بر پیغمبر احلام و یاران برگزیده او درود میفرستیم

منظور ما از این کتاب	در چند سال اخیر مطبوعات در ایران منتشر شده است که بیشتر ترجمه از زبان های بیگانه است. عده ای از مؤلفین این کتابها نه تنها نظری به بالا بردن سطح دانش و کمک بترقی و پیشرفت اجتماع نداشته بلکه تحت تأثیر تعصب دست به تبلیغات زده اند که در انحطاط علمی و اخلاقی بعضی از مسلمانان اثر مهمی داشته است. شاید در نظر اول و با مطالعه سطحی این مطلب احساس نشود و ادعای ما ثابت نگردد ولی پس از دقت کامل در مطالب اینگونه کتابها و در نظر گرفتن اوضاع فعلی کشورهای اسلامی حقیقت کاملاً روشن میشود.
-------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

يك نویسنده مصری كتابی در نهضت شوریه مینویسد  
و قیام ابو مسلم مروزی را بر علیه خلافت امویان تشریح  
میکند و آزادگی و شهادت ایرانیان را در مقابل ستمکاری خلفا  
میستاید و این داستان را با عباراتی جذاب و فریبنده مینویسد  
چندانکه يك نویسنده ایرانی تحت تأثیر قرار میگیرد و  
آن کتاب را بفارسی ترجمه میکند، ولی خوب که دقت میکنیم  
می بینیم نویسنده اموی!! در فرصتهائی که هنگام نوشتن



برای وی دست داده بطور غیر مستقیم کوشیده است تا احساسات مسلمانان ایرانی و عربی را علیه یکدیگر تهییج کند و در خلال مطالبی که بظواهر عادی و دلبندیراست سخنانی نادرست را که معلوم نیست بر روی غرض و یا بی اطلاعی است بگنجاند.

يك نویسنده انگلیسی کتابی در پیرامون تحولات سیاسی دین اسلام و پیدایش فرق و مذاهب مختلفه این دین تألیف میکند ولی خواننده دقیق در ضمن مطالعه میفهمد که منظور نویسنده، تحریک کینه‌های مذهبی و بیدارساختن حس انتقاد و نفرت بین مذاهب اسلام است.

زیرا مؤلف بامپارت و استادی غربی ضمن بیان مسائل تاریخی یا دینی گاهی دسته‌ای را ستایش و دسته دیگری را نکوهش کرده و زمانی با پیروان مذهبی هم آشنک شده و بر پیروان مذهب دیگر میتازد.

بلی گاهی هم ممکن است خود نویسنده، متوجه سوء انعکاس نوشته‌های خویش نشود و نه تنها به پیروی از افکار و اقوال سلف بدون کوچکترین توجه با وضاع فعلی و یا رعایت مقتضیات زمان، تحت تأثیر تعصب قرار گرفته، بسهم خود آتش اختلاف را دامن بزند. پیداست که وقتی این تبلیغات ناجبا با احساسات تند دسته مقابل مواجه شود چه اثری خواهد بخشید، نتیجه این خواهد شد که جنبه دیگر هم تدارک کار خود را دیده و معامله بمثل میکند. آنگاه با اینکه اوضاع سیاسی در امروز برای ایجاد يك وحدت اسلامی کاملاً آماده است ملت مسلمان برای چندمین بار از داشتن اکثریت کافی و مجهز محروم میشود و شاید چندتن از اینان که پیش از دیگران حرارت بخرج میدهند منظورشان همین است. اینها راه رسیدن بمقصد را که ایجاد انقلاب داخلی و زدو خورد بین طبقات مختلف ملت است خوب فهمیده اند و خیلی بموقع نتیجه میگیرند مثلاً میبینید تندروی‌های

عوام و تظاهرات بیجای برخی از آنان مورد تنفر شدید عده ای است اینان همین مطلب کوچک را دست آور کرده سپس بریشه عقیده مذهبی حمله می برند و با مشوب ساختن ذهن طبقه ای که از این رفتار متنفرند بین دودسته از يك ملت را بهم زده ، حس کینه توزی و بدبینیشانرا نسبت به يكديگر تحريك میکنند . آنگاه در داخل يك كشوری فقط روی انتشار كتابی که مؤلف آن شاید بمنظور غرضهای مادی دست بنوشتن آن زده است اختلاف کلمه ای بزرگ و شکاف فکری وسیعی تولید میگردد و بسا ممکن است کار بزد و خورد و خونریزی منتهی گردد . من بمنظور جلوگیری از این تبلیغات مسموم و روشن ساختن اذهان برادران خود بتألیف کتاب جنایات تاریخ دست زدم و غرض ورزیهای نویسنده فیض الاسلام (۱) و ضیعی الاسلام (۲) و الجولاه (۳) و شیخ سروار الاسلام (۴) و آلوی شیخیه و مانند آنها را آشکار کردم و به هموطنان تذکر دادم که از رفتار ناپسند و برخلاف منطق که دست آورین مغرضین میشود خودداری کنند و بیشتر به نشر اصول دین مقدس اسلام و مذهب شیعه بپردازند و فکر کنند که امروز چه چیز بیشتر در پیشرفت تبلیغات آنها مؤثر است و از چه راه زودتر میتوانند بمقصد برسند .

خدا را شکر میکنم که تا امروز دو جلد (۵) از این کتاب در دسترس خوانندگان گرامی قرار داده شد ، امیدوارم مجلدات بعدی را نیز بهمان سبک با اجتماع امروز تقدیم کنم . این بود منظور دیگری از نوشتن کتاب جنایات تاریخ ، نظری مهمتر

۱ و ۲ - ترجمه آقای عباس خلیلی ۳ - ترجمه محمد علی

افسر ۴ - ترجمه آقای کاظم عمادی ۵ - تا این تاریخ سه جلد از این کتاب منتشر شده

از آنچه در پایان جلد دوم نوشتم .  
از نوشتن این کتاب هم که فعلا در دسترس خوانندگان  
قرار میگیرد يك غرض اجتماعی مهمی دارم .  
در این کتاب زندگانی دختر پیغمبر اسلام مورد بحث  
قرار گرفته است .

چون در پیرامون زندگانی فاطمه (ع) کتابهای متعددی  
نوشته شده است و ممکن است بعضی پیرسند ، دیگر چرا ؟  
و بچه منظور ؟ این کتاب نوشته میشود ؟ و اصلا بحث و تحقیق  
در پیرامون زندگانی اشخاصیکه هزار سال یا دوهزار سال  
پیش از جهان رفته اند برای ما چه نتیجه دارد ؟

شاید تصور کنند، محرك نویسندگان این قبیل کتب تنها  
وابستگی آنان به کیش و آئین است ولی ناگفته نباید گذاشت  
که بر فرض هم ما قیود مذهبی را کنار بگذاریم از نقطه نظر  
اخلاقی و اجتماعی به بحث و مطالعه در زندگانی شخصیتهای  
برجسته تاریخ نیازمندیم .

آری يك وقت گمان میکردند ، فقط باید شرح حال  
يك امام یا يك پیغمبر یا يك مرد برجسته دینی را نوشت ، از اینجهت  
که تذکره ای درست باشد ، بدون توجه باینکه آیا این حوادث  
بازندگی عصر نویسنده هم مربوط است یا نه از اینرو فقط  
بناحیه زندگانی سیاسی وی اهمیت میدادند و به تشریح جنبه های  
که بالشکر کشی و فتح و شکست و از اینگونه حوادث ارتباط  
داشت پرداخته ، بناحیه اجتماعی آن اهمیت زیاد نمیدادند .  
این بود که گفتارها از کتابهای گوناگون جمع آوری شده و  
بصورت کتاب مستقلى در می آمد و خواندن آنها برای مطالعه  
کنندگان حکم يك داستان کهنه ملالت آور را داشت که  
سأله است از آن گذشته و بازندگی آنها کوچکترین ارتباطی

ندارد. در صورتیکه باید باین نکته توجه کرد که ما هر چند هم از عهد رجال برجسته دینی دور شویم، فواصل زمان مانند حلقه‌های بهم پیوسته‌ای است که یکسر آن بزندگانی امروز ما بسته است و یکسر دیگر بزندگانی آروز اتصال دارد. بنا بر این در اینگونه موارد باید حوادث آروز را چنان تحت مطالعه قرار دهیم که تصور کنیم دیروز اتفاق افتاده و ما خود شاهد آن بوده‌ایم و باید برای امروزمان از آن استفاده کنیم. انسان از حوادث استفاده‌های بزرگ میکند، خواه آن حوادث تازه اتفاق افتاده باشد یا سالیان درازی از آن بگذرد زندگانی حضرت زهرا (ع) از اینرو باید مورد بحث و مطالعه قرار گیرد که برای بانوان اجتماع امروز ما درسهای پرفائده‌ای در بردارد.

«گرچه عده‌ای غرض‌ران خواسته‌اند اینجا نیز حقایق را وارونه جلوه دهند، از اینرو، راست و دروغ چیزهایی گردآورده بسهم خود آتش نفاق را دامن زده‌اند.

حال اگر آن کتابها بفارسی ترجمه شده‌است این کتاب درعین اینکه وظیفه خود را انجام میدهد بایرادهای آنان نیز پاسخ خواهد داد و اگر ترجمه نشده و روزی اینکار لباس عمل بخود پوشد ذهن خوانندگان قبلا روشن گردیده‌است». تحلیل شخصیت زهرا (ع) ما را از اثر شگفت انگیز

تعلیمات اسلام در عصر اول این دین مطلع میسازد و میفهمیم، بعکس آنچه مغرضین میگویند اسلام دینی نیست که فکر و منطق زن را مقید کرده باشد. اسلام حکمی منبئی براسارت و بندگی زنان صادر نکرده است و بلکه میتوان گفت اسلام تنها دینی است که حقوق اجتماعی زنان را محترم شمرده و

بآنان آزادی فکر و منطق داده است البته تا آنجا که بزیان خود ایشان و یا زیان اجتماع تمام نشود.

فاطمه ع دختری است که در مکتب اسلام تربیت شده و قدرت روحی و قوت منطق و عاطفه زناشویی و بندگی و فروتنی در مقابل بزرگی خدا را تحت تربیت پدر بزرگوار خود در همین مکتب فرا گرفته ، مکتبی که امروز کوتاه‌فکران بدرسپای آن بنظر بی‌اعتنائی مینگرند ، یا رفتار و کردار مردم ظاهر مسلمان را محصول تعالیم آن پنداشته و باسلام خرده میگیرند .

اگر از فاطمه ( ع ) که پرورده پیغمبر ( ص ) بوده و در خانوادۀ رسالت بزرگ شده است بگذریم ، باز میبینیم اسلام از طبقات دیگر نیز زنائی تربیت کرده است که در شیخاعت و شهادت و عفت نظیر آنان در این عصر طلائی هم یافت نمیشود پس دینی که مربی چنین شاگردانی است چگونه میتواند گفت زنجیر اسارت بکردن زن افکنده است و چرا نباید بین آزادی و انجام گسیختگی و تاخت و تاز در میدان شهوت و باره ساختن پرده عفت فرق گذاشت ؟!

خدیجه دختر خویلد زنی است که چهل سال عمر خویش را در منطقه‌ای که بغایت از تمدن دور بوده است گذرانیده و سالها عشیره و خویشاوندان او سنگ و جوب را پرستیده‌اند . و عاطفه و رحم و مردمی نداشتند همین زن پانزده سال با بیشتر شاگردی مکتب پیغمبر را کرد . در همان روزهای نخست بعثت ، شوهرش از پایان کار خود نگران بود . این زن که باید او را مظهر عاطفه و مهر زناشویی دانست بوی میگوید : دلگیر نباش خدا ترا زبون نمیکند تو رنج میکشی ، تو بی کار مروی ، تو بر سنگتیا شکستایی میکنی و بدین گفته

او را دلگرم میسازد آیا کدامیک از زنان تربیت شده امروز اینطور قیافهٔ پرمهر و محبت بشوهر خود نشان میدهند. از وظایف زن اینست که در محیط خانواده مایهٔ تسلیت شوهر شود و صدماتی را که تحمل مشقات روزانه بروح او وارد ساخته بامحبت و دلجوئیهای خود از وی دور نماید ولی شما خوب دقت کنید چه کسی از زن و مرد، امروز از زندگانی داخلی و خارجی خود راضی است.

مردها معجزه میشوند ساعت راحتی و آسایش خود را در کافه‌ها و سینماها صرف نموده بخانه نروند و روی زن و بچهٔ خود را نبینند، چرا چون کمتر خانه‌ای است که مدیر آن از تربیت صحیح برخوردار باشد.

لذا در داخلهٔ اغلب خانواده‌ها اختلاف‌ها و بگو مگوها، نارضایت مندیها مشاهده میشود آیا اینست معنی نهضتی که سالهاست طالب آن هستند؟ نهضتی که انجاءش بهسم زدن زندگانی زناشویی، بهم زدن اجتماع کوچک خانوادها، بهم زدن ملت و کشور است. اگر آثار تربیت جدید اینهاست باید انصاف داد، زندگی صحرا نشینان به مراتب بی آرایش‌تر و دلیلهای برتر و فرح انگیزتر است از این زندگی مجلل آمیخته بهزار بلا و مشقت.

اسلام میگوید: زن مایهٔ آسایش مرد و شریک زنه گانی اوست و حتی مهر زناشویی را یکی از آیات خدا قرار داده (۱) مرد باید بهزم و قوهٔ خود کار کند و زن بامحبت و

(۱) ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیهن و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون

عاطفه خویش رنج شوی را از خاطر او بزدايد .

میگویند زنان باید نهضت کنند بسیار خوب ولی چگونه نهضت کنند و بچه وسیله و بدست چه کسی ؟ بدست آنان که زنان و دختران بیچاره را در پرتگاه بدبختی سرازیر میسازند ؟ بدست آنانکه هزارها خانواده در هم ریخته و ملیونها موجود را بفجیع ترین روز نشاندہ اند ؟! نهضتی که غلط و نابهنگام و بدست يك عده شهوت پرست بپا شود معلوم است که نتیجه آن چیست .

آنوقت که بگفته کوتاه بینان زنان ارزش اجتماعی نداشته باشند و در قید اسارت بودند ، فکر و منطقشان زنجیر شده بود . در صفحات تاریخ همان عصر نام زنانی را میبینیم که معجونی از رشادت و شهامت و شجاعت و دانش و ایمان آمیخته بعفت و پا کد امی بودند . در خانه فرمانبردار شوهر و مربی فرزندان و در میدان نبرد پشتیبان دلاوران و دلداری دهنده جنگجویان و در اجتماعات ناطق زبر دست و در مقابل مجسمه های ظلم و استبداد مانند کوه آهنین میایستادند .

زرقا ، دختر عدی بن قیس همدانی در نبردی که بین علی ( ع ) و معاویه در صحرای صفین روی داد در پیشروی لشکر کوفه نقشهای مهمی را بکار میبرد و بشکست دشمن کمک میکرد ، بطوریکه رشادت این زن از نظر معاویه دور نمیانند .

پس از آنکه معاویه بخلافت رسید ، بیاد زرقا افتاد و دستور داد ، بفرماندار کوفه بنویسند و سایل حرکت زرقا را « بطوریکه دلخواه اوست » آماده نموده و او را بشام روانه کنند .

پس از آنکه زرقا بشام رسید و بدر بار معاویه باریافت معاویه ابتدا با روی باز از او پذیرائی کرد و بعد گفت :  
یادت هست ! در جنگ صفین چطور مردم کوفه را بجنك من  
تهدیه می کردی .

زرقا - آنچه شده گذشته روزگار رنگ برنگ میشود  
و هر ساعت رنگ تازه پدید می آید .

- آنچه آنروز می گفتی یادت هست ؟

نه .

- من حرفهای تو یادم نرفته است ، بارک الله ، تو آنروز  
به لشکر کوفه می گفتی : مردم ! در فتنه بزرگی افتادید ،  
فتنه ای که شما را از راه راست منحرف میکند و بتاریکی  
و وحشتناکی میاندازد . فتنه ای که شما را کور و کر و گنگ  
خواهد کرد . مواظب باشید ! باین بلا نیفتید ، چراغ در مقابل  
آفتاب نور نمیدهد ، ستاره ها در روشنایی ماه درخشندگی  
ندارند . هر کس از ما راهنمایی بخواهد باو راه نشان میدهیم  
حق گمشده خود را می جست و یافت . ای ارتش نیرومند ! شکبیا  
باشید بکوشید ! تا اختلاف کلمه از میان برود و حق بر باطل  
چیره گردد .

مردم ! خضاب زنهار حناست ولی خضاب مردها خون  
است جنگ کنید ، صبر کنید ، صبر در هر کاری نیکوست .

بله زرقا ! تو آنروز این حرفها را میزدی ، بخدا  
قسم هر خونی که علی (ع) در صفین ریخت تو در آن شرکت داری .  
حالا تصور میکنید این زن گفته هایش را انکار کرد !  
یامعذرت خواست یادر مقابل پادشاه خود سری چون معاویه



ز باناش لکنٹ پیدا کرده و خود را باخت - هرگز - بلکه در پاسخ گفت : معاویه ! چه خبرهای خوب و مسرت بخشی داری ؟ - از این گفته‌ها خوشحالی !

- بله بخدا از شنیدن این خبر خوشحال شدم.

- معاویه با تعجب - بخدا و فاداری شما نسبت به منی (ع) پس از مرگ وی شگفت انگیزتر است از دوستیمان با او در ایام زندگانش .

این نمونه زنایی است که اسلام تا این اندازه روح سرشار ، ایمان ، صراحت لهجه با آنها داده است امروز پس از این نهضتها ، پس از اینهمه هیاهو و داد و جنبه‌سال در کجای کشور مردانی باین شجاعت یافت میشود که در مقابل مجسمه‌های ظلم خود را نمازند و از حق خود و عقیده خود دفاع کنند چه رسد بزنها .

من نمیخواهم بانوشتن این کتاب تنها یک جلد دیگر بمجموعه کتب تاریخی اضافه کنم بلکه میخواهم خوانندگان گرامی از مطالب حساس آن نتیجه بگیرند ، آنها را با زندگی خود و خانواده خود مقایسه کنند به بینند در کجاء عقب مانده اند ، سعی کنند به پیش بروند و در چه چیز افراط کرده اند دست نگاهدارند .

تصور کنند ، دستور زندگی خانواده میخوانند که کتاب تاریخی « امیدوارم خدا ما و شما را از لغزش نگاهدارد و بر راه راست هدایت کند .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

## در دامان

پدر

در سال ولادت فاطمه (ع) اختلاف

بسیاری بین دانشمندان و مؤرخین شیعه

و سنی موجود است ولی آنچه بطور قطع میتوان گفت اینکه  
بعقیده دانشمندان شیعه فاطمه (ع) پس از رسیدن محمد (ص)  
بدرجه پیغمبری بدنیا آمده . در حالیکه سنی بجز «ذو النبی»  
میگویند ولادت زهرا (ع) پیش از بعثت پیغمبر بوده .

دسته بزرگی از سنیان و شاید اکثریت قریب باتفاق  
آنها معتقدند ، فاطمه (ع) پنجسال قبل از بعثت بدنیا آمده  
همان سالی که قریش خانه کعبه را بنا میکرد محمد (ص)  
در آنوقت سی و پنجساله بود ( ۱ ) در آنسال ( پنج سال قبل  
از بعثت ) سیل بزرگی در داحل مکه جاری شد بطوری که  
دیوارهای خانه کعبه شکافت برداشت . قریش درصدد برآمدند  
هم دیوارها را درست کنند و هم بالای خانه را سقف بزنند  
که اشیاء گرانبها از دستبرد دزدان محفوظ بماند ولی خراب  
کردن کعبه برای آنها مشکل بزرگی بود . اهل مکه از زمان  
جاهلیت پندارهایی داشتند ، میگفتند: اگر کسی سنگی از خانه ای

بردارد حتماً آسیبی خواهد دید از این‌رو هیچکس جرئت  
برچیدن دیوار را در خود نمی‌دید، ولی وایله بن مغیره بخود  
نیرو داده و در اینکار پیشقدم شد و قسمتی را خراب کرد. مردم هم  
گفتند: ما تا فریاد صبر می‌کنیم اگر بولید آسیبی رسید از خراب کردن  
خانه چشم می‌پوشیم والا بقیه رکن‌ها را نیز خراب کرده، از  
نو می‌سازیم و چون بامداد دیگر ولید را سالم دیدند جرئتشان  
زیاد شده و بقیه رکن‌ها را نیز تابی شکافته و بسنگ سبز سختی  
رسیده آنرا مبدأ بنا قرار دادند و دیوار را روی همان سنگ بالا  
آوردند. همینکه ساختمان بمحل نصب حجر الاسود رسید،  
بین سران قبائل نزاع در گرفت. هر قبیله‌ای میخواست افتخار  
نصب حجر الاسود نصیب وی شود بنی عدی و بنی عیدالددار  
تصمیم گرفتند که نگذارند کسی از قبیله دیگر سنگ را نصب  
کند و برای استوار ساختن این تصمیم ظرفی از خون بر کرده  
و دست در آن زدند و برای همین کار « بخون آشامان »  
معروف گشتند.

این اختلاف سبب شد که چهار روز بنا بتأخیر بیفتد.  
سرانجام پس از مشورت بایکدیگر روزی که همه در مسجد نشسته  
بودند ابو امیه بن مغیره که از همه مسن‌تر بود گفت: اول  
کسی را که از در مسجد داخل شود بدآوری انتخاب کنید قریش  
هم پذیرفتند و اول کسی که داخل شد محمد (س) بود قریش  
تا او را دیدند گفتند او امین است ما حکم او را میبذیریم. پس  
چگونگی را بمحمد (س) اطلاع دادند محمد (س) دستور داد  
جامه‌ای یا پارچه‌ای را پهن کرده و حجر الاسود را در میان آن  
گذاشت و فرمود: رئیس هر قبیله یک گوشه از این پارچه را گرفته  
و از زمین بردارد و چون چنین کردند خود او حجر الاسود

را برداشت و در محل فعلی نصب کرد و با این تدبیر معجز آسا از خونریزی بزرگی ممانعت کرده و به نزاع رؤسای قبائل خاتمه داد (۱).

این حادثه پنج سال قبل از بعثت رخ داده و در آنوقت بنا بر گفته ابن اثیر در کامل و مسعودی در مروج الذهب (۲) و مجلسی در جلد ششم بحار و طبری (۳) محمد (ص) سی و پنج سال داشته و هرگاه ولادت فاطمه (ع) نیز در این سال رخ داده خدیجه در سن پنجاه سالگی بوده است چرا که بر گفته مؤرخین (۴) خدیجه در سن چهل سالگی با محمد (ص) که بیست و پنج ساله بود ازدواج کرده. از اینجا معلوم میشود اظهار عقیده ابن کثیر شامی (۵) مبنی بر اینکه خدیجه در سن پنجاه سالگی وفات یافته، بی اساس است، زیرا در صورت موافقت با این نظریه باید گفت: خدیجه پنج سال قبل از بعثت پیغمبر مرده، در صورتیکه هیچکس از دانشمندان و مؤرخین چنین عقیده‌ای را اظهار نکرده‌اند. همراه ابو النصر نویسنده کتاب فاطمه بنت محمد (۶) در اینجا دچار اشتباه بزرگی شده و میگوید:

۱- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۷

۲- جلد ۱ ص ۳۰۶ - ج ۳ ص ۲۰۱

۳- مروج الذهب ج ۱ ص ۱۲ و کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۵

۴- وزندگانی محمد (ص) ج ۱ ص ۵۸ و طبری ج ۲ ص ۱۹۶

۵- ج ۲ ص ۲۹۴ البدایة والنهایة

۶- این کتاب بقلم آقای محمود باطنی شیرازی بفارسی

ترجمه شده و در سال ۱۳۲۲ خورشیدی در تهران با قطع کوچک

در ۱۱۶ صفحه چاپ خورده و مرحوم حاجی سید نصراله تقوی

نیز تقریظی بر آن نوشته‌اند.

آنچه بطور تحقیق میتوان گفت همه مؤرخین نیز همین عقیده را دارند اینستکه فاطمه در پنجاه و چهار سالگی مادرش یعنی چهار سال یا پنج سال پیش از هجرت متولد شده و هر عقیده‌ای که برخلاف این گفته شود باطل است (۱).

از طرفی خود او در جای دیگر همین کتاب (۲) میگوید: «پنجمبر (ص) در بیست و پنج سالگی با شد یچه که چهل ساله بود ازدواج کرد» بنا بر این خدیجه پانزده سال از هجرت (ص) بزرگتر بوده و چون پنجمبر (ص) در سن پنجاه و چهار سالگی بمدهینه هجرت فرموده بایستی در چهار سال قبل از هجرت خدیجه شصت و پنج ساله باشد نه پنجاه و چهار ساله، در این صورت بطور ممکن است زنی شصت و پنج ساله فرزندی بزیاد باز در یکجای دیگر کتاب (۳) متذکر میشود که: «محمد (ص) و خدیجه بیست و پنج سال بایکدیگر بسر بردند» و هر گاه خدیجه در چهار سال قبل از هجرت پنجاه و چهار ساله بود باید گفت تا سال ششم یا پنجم هجری زنده مانده که مدت بیست و پنج سال زندگانی وی با پنجمبر (ص) (بگفته این مؤلف درست شود ولی هیچکس از مؤرخین ننوشته است که: خدیجه پس از هجرت زنده بوده و اگر بنحواصیم منظور مؤلف را هجرت صغری یعنی هجرت محمد (ص) بطلایف بدانیم باز هم درست نیست، زیرا هجرت پنجمبر (ص) بطلایف در پنجاه سالگی یعنی ده سال پس از بعثت بوده و در چهار سال قبل از این هجرت «شد یچه» شصت و یک سال

۱- ص ۶۴ فاطمه بنت محمد ص ۵۷ زندگانی حضرت فاطمه

۲- ص ۲۷-۳۰ فاطمه بنت محمد ص ۳۶-۴۰ زندگانی فاطمه

۳- ص ۷۷ فاطمه بنت محمد ص ۶۸ زندگانی حضرت فاطمه

داشته است نه پنجاه و چهار سال پس با در نظر گرفتن این مقدمات معلوم میشود مؤلف کتاب فاطمه بنت محمد چه اشتباه بزرگی کرده است .

این خلاصه نظریاتی است که علمای سنی درباره سال تولد دختر پنجمبر (ص) اظهار نموده اند و چنانکه گفتیم بجز یعقوبی همه معتقدند که ولادت وی پیش از بعثت محمد (ص) بوده .

وای در مقابل دانشمندان شیعه تقریباً با اتفاق آراء میگویند: فاطمه (ع) پس از بعثت محمد (ص) بدنیا آمده شیخ مفید ره که از بزرگان علمای شیعه بوده و در قرن چهارم و اول قرن پنجم میزیسته در کتاب حلائق الریاض (۱) میگوید: تولد فاطمه در سال دوم هجری است .

و در مقابل کلینی ره که مقدم بر او بوده و کتابش مورد اعتماد دانشمندان شیعه میباشد روایتی از امام ششم (ع) نقل نموده که تولد فاطمه در سال پنجم بعثت رخ داده (۲) خود مؤلف نیز همین قول را اختیار نموده و مجلسی و صاحب کشف الغمّه نیز به پیروی از این روایت سال پنجم بعد از بعثت را درست دانسته اند .

چیزیکه باعث تردید میشود اینست که صاحب کشف الغمّه نیز روایتی را از امام ششم (ع) نقل نموده ؛ که فاطمه پنجم سال پس از بعثت تولد یافته ؛ سالی که قریش خانه کعبه را میساختند (۳)

۱- بحار الانوار ج ۱۰ ص ۴

۲- ص ۱۸۵ اصول کافی و ص ۳۸۲ مرآت العقول و ص ۴

ج ۱۰ بحار الانوار

۳- کشف الغمّه ص ۱۳۵ بحار الانوار ص ۴ جلد ۱۰

مرآت العقول ص ۳۸ ج ۱

در صورتیکه ما در چند صفحه پیش نوشتیم بنای خانه کعبه در سال سی و پنج تولد پیغمبر (ص) یعنی پنج سال پیش از پیغمبری او بوده است.

لذا برای این روایت که سندش هم تمام نیست نمیتوان ارزشی قائل شد. بهر حال در صورتیکه زهرا (ع) در پنج سال پس از نبوت پیغمبر دنیا آمده باشد خدیجه در سن شصت سالگی بوده و این مطلب اگر چه محال نیست ولی بعید است.

فاطمه از پدری که گذشته از مقام نبوت، از لحاظ خانوادگی نیز مورد احترام قبائل عرب واقع و در صداقت و امانت و پاکدامنی انگشت نشان اهالی مکه بود و همچنین از مادری که در بهترین و شریفترین قبائل شهر مکه پرورش یافته و همه بدیده احترام باو نگاه میکردند متولد شد. به حکم وراثت کافی است که آثار این صفات برجسته از پدر و مادر و خانواده در چنین کودکی از همان اوان طفولیت ظاهر شود، گذشته از آنکه در بعضی روایات شیعی دیده میشود؛ انعقاد نصفه فاطمه پس از يك سلسله عبادات و ریاضیاتی که پیغمبر (ص) متحمل شد صورت گرفته و بدیهی است که همه این عوامل در سرشت این مولود دخالت داشته است، علاوه فاطمه تحت تربیت مستقیم پدرش روزگار را طی کرده و در همان مکتبی که او درس راستی و امانت و خداپرستی و شفقت و زیر دست نوازی را فرا گرفت تعلیم ببیافت، از اینرو نباید تعجب کرد که پیغمبر همچنین دختری فوق العاده احترام گذارد، یا در جلوی پای او برخیزد یا آزار ویرا آزار خود بداند.

همانطور که محمد (ص) از کودکی براستگروئی و درستکاری مشهور شد فاطمه نیز در خانواده پیغمبر براستگروئی ضرب المثل بود عایشه روزی برای گله کردن از وی بنزد

پیغمبر (ص) آمد و پس از اینکه سخنان خود را گفت از پیغمبر (ص) خواست تا از خود زهر ابرسد چه اقرار داشت که او دروغ نمیگوید «۱» و در جای دیگر میگوید: من از زهر را راستگوتر ندیدم مگر پدرش را (۲) این پاك سیرتی بود که پیغمبر را وادار میکرد آن اندازه بوی ابراز علاقه کند گاهی عایشه بمحمد (ص) اعتراض میکرد که چرا این همه بزهر را محبت میورزد. پیغمبر در پاسخ او میگفت: من از جانب خدا مأمورم که دخترم را احترام کنم.

آروز پس از علی بن ابیطالب (ع) کسی در خاندان پیغمبر (ص) بیایه زهرانمیرسید. زهر را نمونه کاملی از تربیت شده‌های مکتب اسلام بشمار میرفت و بایستی از نژاد وی بهترین و برجسته ترین افراد، بجامعه اسلامی تقدیم شود، از اینرو چه بعدی دارد که پیغمبر مأمور با احترام او باشد. آنگاه در اینجا نکته دیگری هست. پیغمبر بایستی بیشتر بیرون خود را عملاً تربیت کند.

شاید يك رشته از مأموریت او نیز این بوده که با تربیت دختران خود عملاً مردم آروز را از تبه کاریهای که در زمان جاهلیت مرتکب میشدند بازدارد.

برای فهمیدن این حقیقت ما در اینجا ناچاریم از طرز سلوک و معاشرت اعراب با زنان و دختران «پیش از ظهور دین مقدس اسلام» بطور اختصار صحبت کنیم. برعکس عقیده عبد الله غفیفی مؤلف کتاب زن عرب



در جاهلیت و اسلام (۱) و همچنین بخلاف گفتهٔ عمر ابو النصر نویسندهٔ کتاب فاطمه دختر محمد زن و دختر در جاهلیت نه تنها ارزش اجتماعی نداشتند بلکه يك تن انسان هم بشمار نمیآمدند.

داستانهایی در این مورد نقل شده که پاره‌ای از آنها در عین اینکه رقت آور است نشان میدهد، اسلام در مدت کوتاهی چطور توانسته است چنان روحیه‌های سرکش و خشنی را تغییر داده و رافت و مهربانی را جایگزین سنگدای و خشونت سازد.

شیخ جعفر نقدی مؤلف کتاب (زن در اسلام) (۲) در صفحات ۷-۹ کتاب خود مختصری از فجایع عربهای جاهلیت را دربارهٔ دختران متذکر شده و میگوید: اعراب رسما از آنها را مثل يك حیوان میفروختند و یا مبادله میکردند و برخی از قبائل دختران خود را در گودالی کرده و روی آنها خاک میریختند تا بمیرد و یا از مناره و کوه بلند پائین می انداختند و عده‌ای از آنها ولادت دختران را بفال بد میگرفتند.

قرآن نیز باین رفتار وحشیانه در چند قسمت اشاره مینماید ولی این دو مؤلف باروی تعصب ملی و حفظ قومیت و یا روی نظر دیگری بمدافعه پرداخته‌اند مخصوصاً عبداللّه عقیقی میگوید: دختران بقدری در نظر پدرهاشان محترم بودند که عده‌ای دختران خود را بخدا اختصاص داده و آنها را امیر ستیدند آنگاه برای تأیید گفتار خود داستان خواستگاری حرقه دختر

نعمان بن منذر را متذکر میشود که خسرو پرویز وی را از نعمان خواستگاری نمود<sup>۱</sup> ولی نعمان با اینکه حاکم و دست نشانده خسرو بود از کثرت محبتی که بدختر خود داشت راضی نشد و او را شوهر بدهد.

عبدالله عقیفی و عمر ابو النصر از این داستان چنین نتیجه میگیرند که دختر نزد اعراب باندازه ای بزرگ بوده که حاضر نمیشدند او را به يك شوهر دهند (۲ و ۱) اگرچه آن اجنبی پادشاه مقتدری مانند خسرو پرویز باشد ولی چنانکه گفتیم این دو نویسنده زیر فشار تعصب ملی واقع شده و این طور اظهار عقیده نموده اند :

امتناع نعمان بن منذر از این وصلت ناشی از کثرت علاقه و شدت محبت او بدخترش نیست ، بلکه روی همان تنفر و کینه ای است که آنوقت ، از ایرانیان در دل عربها بوده و ازدواج با اجنبی و بخصوص ایرانی را برای خود تنگ میدانستند

۱. ص ۲۸ - ۳۰ کتاب فاطمه بنت محمد و ص

۱۷ - ۱۹ زندگانی فاطمه

۲ - عبدالله عقیفی در کتاب المرأة الهریة

فی الجاهلیة و اسلامها باین داستان اشاره کرده و میگوید : خسرو پرویز ، حرقه دختر نعمان بن منذر را خواستگاری کرد ولی نعمان با اینکه حاکم و دست نشانده او بود حاضر نشد ، دخترش را بدر بار ایران بفرستد و در پاسخ فرستاده خسرو عذر آورد .

پرویز که انتظار جواب منفی نداشت خشمناک شده نعمان را بدر بار احضار کرد  
بقیه در صفحه بعد

بطور خلاصه میتوان فهمید که دختران در دوره جاهلیت بسیار خوار و ناچیز بوده اند. بلی شاید در خانواده های اشرافی و سرمایه داری پیش از خانواده های پست از دختر رعایت میشد ولی این اندازه رعایت را نمیتوان دلیل میل غریزه ای و فطری گرفت بلکه از اینجهت است که مردمان ثروتمند علاقه مندیشان به همه چیز بیشتر از طبقه عادی است.

همینکه دین مقدس اسلام انتشار یافت و محمد (ص) رهبری مردم را بعهده گرفت از یکسو با دستورات علمی قرآن و از یکسو با تربیت علمی خود مأموریت داشت که این کردار زشت را ریشه کن سازد.

دورانی که فاطمه در خانه پدر و تحت تعلیم پیغمبر اسلام روزگار میگذرانیده اگر چه اجازه نداده است نتایج تعلیم پدرش آشکار شود و آنچه را در مکتب او یاد گرفته بموقع اجرا و عمل بگذارد ولی فضایل اخلاقی فاطمه بیشتر در خانه

نعمان سرپرستی دخترش را به هانی بن قبیصه شیبانی واگذاشت و بدر بار خسرو پرویز رفت. پادشاه ایران به کیفر نافرمانی دستور داد نعمان را زیر پای فیصل انداختند، تا گوشت و پوستش پاره گردید. پس از مرگ نعمان خسرو مجدداً حرقه را از نگاهبان وی خواستگاری کرد، ولی هانی نیز پیشنهاد خسرو را نپذیرفت. بالاخره خسرو برای اینکه عربهای نافرمان را تنبیه کند سپاهی بدانصوب فرستاد ولی سر بازان ایران در ذی قار، از سپاه عرب شکست خورده و جنگ به نفع عربها پایان یافت.

علی بن ابیطالب (ع) آشکار گردید . آنجا معلوم شد پیغمبر (ص) چگونه زهر ابرای زندگانی در محیط خانواده گنجی جدید تربیت کرده و باید نتیجه گرفت که دختران قبل از هر چیز باید بوظایف خانواده گنجی آشنا بوده و تکلیفی را که محیط تازه بگردن آنها می اندازد دانسته باشند .

در اینکه باید دختران تعلیم و تربیت کامل را فرا بگیرند هیچ تردیدی نیست ، ولی اشکال در طرز تعلیم و تربیت و نتایجی است که بر این دو ، بار خواهد شد . در اینجا گفتنیها زیاد است ولی از موضوع کتاب خارج میشود چیز را که بطور اجمال باید یاد آور شد اینکه ، آموزش و پرورش دختران در کشور ما روی اصول خیلی نادرستی اجرا میشود .

در دبیرستانهای دخترانه گذشته از همه مفاسد برنامه تعلیماتی را طوری ترتیب داده اند که يك دختر دانش آموز پس از آنکه چند سال عمر خود را صرف کرد و جان سالمی از چنان محیط فاسدی بدر برده اصول خانه داری و زندگی باشوهر را فهمیده و نه چیزهایی که یاد گرفته بدر زندگی جدید او میخورد .

لذا کمتر اتفاق میافتد چنین خانواده هایی از خوشبختی

حقیقی بهره مند شوند .



## هنگام زناشویی

همانطور که دانشمندان شیعه و سنی  
در سال تولد فاطمه (ع) با یکدیگر

هم قول نیستند ، این اختلاف در سن فاطمه هنگام ازدواج نیز  
موجود است . هر گاه گفته دانشمندان سنی را پذیرفته و بگوئیم  
دختر پیغمبر (ص) در سال بنای خانه کعبه یعنی پنجسال پیش از  
آنکه محمد (ص) بدرجه پیغمبری برسد تولد یافته ناچاریم  
بگوئیم هنگام عقد هیجده ساله یا نوزده ساله بوده در صورتیکه  
بگفته دانشمندان شیعی بایستی هنگام عقد نه ساله باشد .

مؤلف کتاب زندگانی فاطمه در اینجا هم اشتباه

بزرگی را مرتکب شده وی چنانکه گفتیم در صفحه ۵۷ کتابش  
می گوید: « آنچه امروز بتحقیق پیوسته و رأی همگی بر آنست  
اینکه فاطمه در پنجسالگی مادرش یعنی چهار تا پنجسال پیش  
از هجرت دیده بر جهان گشوده و غیر از این رأی هر عقیده  
دیگری موجب گمراهی است » و در ذیل این گفته اضافه  
میکند « این سخنی بود که ما راجع بزمان تولد فاطمه بیان  
کردیم و در آن انواع اختلافات مؤرخین را باز نمودیم و اگر  
چه نظیر این اختلاف در سرتاسر دوران زندگی فاطمه بسیار  
است ولی خوانندگان باید بخاطر داشته باشند که ما آنچه  
را برای ایشان نقل میکنیم از صحیحترین اخبار و مطمئنترین  
مصادر گرفته ایم و با آنکه دیگران غیر از این راه براههای  
دیگر نیز رفته اند ولی راهی که ما اختیار کرده ایم استوارتر  
و برای پیروی کردن سزاوارتر است !! »

مؤلف با آنکه در این صفحه چنین اظهار عقیده میکند در ص ۸۰ میگوید: «چنانکه تمام مؤرخین گفته اند تاریخ ازدواج پس از جنک بدر و در آن هنگام زهرا هیجده ساله و علی بیست و پنج ساله بود» حالا بگفته ایشان هرگاه فاطمه در چهار یا پنج سال قبل از هجرت متولد شده باشد باید در این سال (پس از جنک بدر) هفت ساله یا هشت ساله باشد، نه هیجده ساله !!

چنانکه گفتیم بگفته کافی و مجلسی ره که از امام ششم روایت کرده اند اطمینانمان بیشتر است زیرا هر چه باشد تاریخ ولادت يك نوزاد را کسان او بهتر از بیگانگان میدانند. و انگاه چگونگی میتوان گفت فاطمه با وجود خواستگاران که داشته تاسن هیجده سالگی در خانه پدر مانده باشد. مؤلف کتاب فاطمه بنت محمد باین اعتراض پاسخ میدهد که چون پیغمبر بفاطمه (ع) علاقه شدید داشت و زهرا بواسطه اوصاف پسندیده خود توجه پدر را بخود جلب کرده و در خانه پیغمبر مقام مادرش را داشت از این رو محمد (ص) ازدواج وی را بتأخیر انداخت: این پاسخ درست نیست پیغمبر (ص) هر چند هم، بدخترش علاقمند باشد با حکام خود علاقمندتر است او پیوسته مردم را ترغیب میکرد که دخترانشان را زود شوهر داده و زودتر برای پسران زن بگیرند اکنون چطور میشود خودش این حکم را اجرا نکند و انگاه مگر پیغمبر میخواست دخترش را بخارج مدینه شوهر دهد که بدوری او حاضر نبود ؟!

بهر حال این اختلاف، در نتیجه اختلاف در تاریخ ولادت

فاطمه (ع) میباشد و اگر از گفته کلینی ره و مجلسی و

دانشمندان دیگر شیعی پیروی کنیم باید گفت : فاطمه (ع)  
نه ساله بخانه شوهر رفته است

علی بن عیسیٰ اربلی صاحب کتاب کشف الغمه  
میکوید : فاطمه (ع) هشت سال درمکه با پدرش بود و با  
او بمدینه حرکت کرد و ده سال هم در مدینه زنده ماند (۱) اینها  
خلاصه گفتاری بود که در این مورد ذکر شده .

## خواستگاری

در اینکه ابوبکر و عمر پیش از  
علی بن ابیطالب (ع) بخواستگاری

فاطمه آمده اند جای تردید نیست و بلکه از بعض روایات و  
گفتهای مؤرخین میتوان فهمید که غیر از این دو نفر دیگران  
نیز برای این منظور با محمد (ص) وارد مذاکره شده و لی  
نتیجه نگرفته اند و پیغمبر (ص) در پاسخ هر یک از آنها می گفته  
است تا خدا چه خواهد پیغمبر (ص) درباره ازدواج دختران خود  
آنچه بایستی از تناسب سنی و اخلاقی و خانوادگی رعایت شود  
در نظر می گرفت . خود او هنگامیکه درباره زناشویی دستور  
می دهد ، می فرماید : هنگام ازدواج مواظب باشید . شرافت  
خانوادگی را رعایت کنید ، از هر کس و هر خانواده زن نگیرید  
و با هر کس وصلت نکنید . لذا در نظر داشت دختری را که بدان  
درجه از کمال و اخلاق رسانده بکسی که درخور همسری او  
باشد شوهر دهد . رعایت این اصول در دوام علقه زناشویی  
مؤثر است و برعکس بی اعتنائی بآنها و در نظر نگرفتن  
تناسب خانوادگی ، تفاوت سنی ، تناسب اخلاقی . غالباً به  
مشاجره و نزاع و بالاخره بجدائی زن و شوهر منتهی خواهد شد .  
بعض خانواده ها بصرف ملاحظه ثروت و سود پرستی و  
غرضهای مادی دیگر دختری را بمردی شوهر می دهند که به  
هیچوجه برای همسری او مناسب نیست بدین جهت از همان روز  
اول بجای اینکه عطوفت ، مهر بسانی ، لطف ، صفا در آن



خانواده بار بگشاید خشونت و درشتی و زد و خورد و قهر و منازعه حکم فرما خواهد شد. ما نوشتیم که در دوره جاهلیت بعضی از قبائل عرب دختران خود را حیوانی بیش نمیدانستند و آنها را مانند مال التجاره خرید و فروش می نمودند و لسی چشم بد از کشور خود مادور باشد که تازه پس از این سیر تاریخی خانواده های اعیان اغلب رفتار زشت عرب های جاهلیت را تقلید میکنند. در همان دوره سیاه بازطبیقات برجسته و خانواده های اشرافی يك اصل مهمی را رعایت میکردند و آن توجه به شرافت فامیلی و حیثیت خانوادگی عروس و داماد بود بسیار اتفاق می افتاد که رئیس قبیله ای زن فقیر و بی چیزی را که باقیمانده خانواده شریف و نجیب بود خواستگاری می کرد و ابداً توجهی نداشت که این زن بی چیز است و بین خودش و او تناسب مالی موجود نیست.

قیسی بن زهیر رئیس قبیله بنی عدی وقتی به نمیر بن قاسط رئیس ایل ریمه وارد شد، گفت: برای من زنی از خانواده نجیب خواستگاری کنی که مؤدب و با کمال بوده و فقرو تنگدستی او را از پا در آورده باشد (۱)

این رسم در موقعی که زنان از لحاظ اجتماعی ارزشی نداشتند، بین عرب های جاهلیت، مخصوصاً خانواده های اشراف متداول بوده و بطور خلاصه تناسب مالی بین زن و شوهر رعایت نمی شد. ولی بعکس، اشراف و طبقه برجسته امروز درست دختر را در ردیف مال التجاره در آورده و بهر کس که در مقابل این کالا بیشتر بهاء بپردازد و صلت مینمایند.

۱ عقد الفرید ص ۲۷۲ ج ۳ نقل از المرأة العربیة فی الجاهلیة و اسلامها

از این مقدمه معلوم میشود، آنچه را که یک نفر از مستشرقین دزیرامون وصلت پیغمبر (ص) با علی بن ابیطالب (ع) بافته و شوهر دادن فاطمه زابلی (ع) که مرد بی چیز و تنگدست بوده ناشی از بیعلاقگی محمد (ص) باین دختر می داند بی اصل است و فقط از تعصب نویسنده سرچشمه میگیرد درست است، علی (ع) مردی تنگدست بود ولی پیغمبر (ص) هم میخواست، دخترش را شوهر بدهد نه با او تجارت کند. کجا مردی بهتر از علی بن ابیطالب (ع) یافت میشد تا محمد (ص) با وی وصلت نماید

فاطمه (ع) در خانواده پیغمبر (ص) بهترین و نیکوترین مراحل تعلیم و تربیت را طی نموده و در ادب و اخلاق و دانش پیائۀ نهائی رسیده بود از اینرو پدرش باید او را به علی بن ابیطالب (ع) که او نیز در همین مکتب و زیر دست پیغمبر (ص) تربیت یافته است، شوهرش دهد.

ابو بکر و عمر هر یک پس از دیگری فاطمه را خواستگاری کردند و بدون تردید وضع زندگی آنها بهتر از علی (ع) بود ولی چون شرایطی را که باید برای ازدواج با فاطمه واجد باشند در ایشان موجود نبود، درخواستشان مورد قبول واقع نشد.

این دو نفر چون از درخواست خود نتیجه نگرفتند علی (ع) را ملاقات نموده و او را بخواستگاری فاطمه (ع) تشویق کردند شاید علی (ع) با همه میلی که به این وصلت داشت تهی دستی خود را مانع چنین اقدامی می دید ولی با ترغیب یاران پیغمبر، بمنزل محمد (ص) رفت و در مقابل او قرار گرفت میل داشت حاجت خود را اظهار کند، شرم حضور همان می شد محمد (ص) ملتفت این نکته بود

ولذا گفت: پس را بوطالب چه می‌خواهد، هر حاجتی که دارد بر آورده است. در اینجا علی سوابق خود را تذکر داد و لطف و شفقتی را که محمد (ص) نسبت بوی ابراز کرده بود بیان کرد و در پایان گفت:

برای این آمده‌ام که فاطمه را بمن بدهی.  
محمد (ص) از این خواستگاری خیلی خورسند شد  
بطوریکه پس از پایان صحبت علی (ع) علامت مسرت در  
چهره‌اش ظاهر شده، ولی گفت:

چون چند تن پیش از این بخواستگاری او آمده بودند  
من باو اطلاع دادم، راضی نشد صبر کن تا از خود وی استفسار  
کنم، که باین وصلت راضی است یا نه. علی (ع) را در همان  
مجلس گذاشته و بخانه رفت و بدخترش گفت: من از خدا خواسته  
بودم ترا به بهترین آفریدگان و محبوب‌ترین آنها نزد خدا  
شوهر دهم. تو علی را میشناسی و خویشی او را با خود میدانی و  
از فضایل وی آگاهی! فاطمه در مقابل گفته‌های پدر ساکت  
بود و چون پیغمبر آثار کدورتی در او ندید گفت الله اکبر  
ساکت بودنش رضای او را می‌رساند «۱»

بعضی می‌گویند پیغمبر (ص) عادت داشت، هر گاه کسی  
بخواستگاری دخترانش می‌آمد، بدرا طاق آن دختر می‌رفت و  
می‌گفت فلانکس نام‌ترا برده اگر دختر ساکت بود رضای او را  
می‌رساند و اگر در را بمالیت می‌یست معلوم میشد که باز دواج  
با او راضی نیست «۲»

تقریباً تمام مؤرخین متفقند که فاطمه (ع) باز دواج با

علی بن ایبطالب (ع) نظر موافق داده و تنها بلاذری صاحب کتاب (انساب الاشراف) گفته است که: فاطمه نظر به تنگدستی علی (ع) ابتدا از این وصلت تردید داشت «۱» ولی ما نمیتوانیم این گفته را بپذیریم زیرا محمد (ص) پدر فاطمه نیز همین حال را داشت او نیز از مال دنیا برای خود و خانواده خود ذخیره نمیکرد و شاید فاطمه در خانه پدر نان سیر نخورده بود. بنا بر این نمیشود احتمال داد که چون علی بن ایبطالب تنگدست بود. فاطمه از ازدواج با او کراهت داشت. محمد (ص) پس از اینکه از رضایت فاطمه باین ازدواج آگاه شده به علی بن ایبطالب (ع) فرمود: زهرا را با چه چیز مهر میندی، علی (ع) پاسخ داد: تو خودت میدانی که من جز شمشیری و زرهی و یک شتر آبکش چیز دیگر ندارم محمد (ص) میگوید: شمشیر را برای جنگ میخواهی و شتر را نیز برای کار روزانه لازم داری ولی همان زره را مهر قرار میدهم.

علی زره را بیابازار برد و چهارصد درهم فروخت و عین بولها را نزد پیغمبر (ص) آورد پیغمبر ص بخشی از بول را و بگفته بعضی از مؤرخین دوسوم آنرا به بلال داد که با آن عطریسات بخرد و بقیه را به چندتن از یاران خود تحویل داد که برای خرید جهیز بیابازار بروند.

مهربندی عروسی در نزد عربها صورت مخصوصی داشت آنها به کم و زیاد بودن مهریه اهمیت نمیدادند و همین که مردی با داشتن سابقه درخشان و نجات خانوادگی و همت عالی از ایشان خواستگاری میکرد با او وصلت می نمودند

و گاهی اتفاق میافتاد پدر دختر مهریه را از مال خودش میپرداخت.

**لقیط بن زراره** مردی بود که از چنگ دشمن فرار کرده و بقبیله قیس بن خالد «یکی از امراء عرب» پناهنده شده بود و در حمایت قیس میزیست. پس از چندی که در نزد او بسر برد، دخترش را خواستگاری کرد قیس از طرز معاشرت و گفتگوی وی فهمید که لقیط در خانواده نجیب و آبرومندی تربیت شده از اینرو بدون گفتگو دخترش را باو داد و مهریه را هم از مال خود بدختر تسلیم کرد (۱)

آنروزها اعراب شوهر را بسه دسته تقسیم میکردند و هر دسته ای را بنامی میخواندند دسته نخست شوهر مهر بود شوهر مهر بکسی میگفتند که از شرافت و نجابت خانواده بی بهره باشد، باچنین کسی فقط بخاطر مال و پول دوستی و صلت میشدند «در اینصورت دختر حکم کالای تجارته را داشت و چنانکه تاجر کوشش میکند جنس خود را بعالیترین قیمت بازار بفروشد پدران نیز ازچنین مردمانی آخرین حد مهریه را میگرفتند.»

دسته دوم را شوهر بهر مینامیدند این دسته نجیب زاده ها و مردمان آبرومندی بودند که و صلت با آنها بافتخار دختر میافزود و از این طبقه چشم داشت مهر نداشتند و در تعیین مهر دقت و با فشاری نمیکردند.

دسته سوم را شوهر دهر میگفتند: این دسته مرد هائی بودند که بازن هم دوش و هم درجه بودند و رتبه هر دو

۱ - المرأة العربیه فی الجاهلیة و اسلامها ص ۱۵۹ ج ۱

نقل از جمهره الافعال ص ۲۰۱

مساوی بود (۱)

ولی تصور نکنید که این عادت امروز هم در کشور های عربی و حتی در بین عشایر عرب موجود است. خیر، آنها هم برخلاف رسم سابق در توجه به پول و ثروت دست کمی از مردم کشور ما ندارند. وجه بسا دختری از خانواده نجیب فقط بخاطر مهریه زیاد بمرد گمنام ثروتمندی شوهر داده میشود. تعجب اینجاست که این روش حتی در طبقه ای هم که چنین انتظاری را از آنها نباید داشت، سرایت نموده و راستی چنانکه عبد الله عقیقی نوشته است، هرگاه اغراب جاهلیت چنین روش پسندیده ای را دارا بوده اند، باید گفت که پس از این مدت دراز در اثر پیروی از تمدن بیگانه بعوض اینکه پیش تر روند عقب افتادند.

پیغمبر (ص) چون علی را شایسته همسری دختر خویش میداند از او درخواست مهریه نکرد و فقط برای اینکه نکاح معمولاً بدون مهر نیست به چهارصد درهم پول زره اکتفا فرمود. در آنوقت مردم بسیاری بودند که ممکن بود مهریه های هنگفتی در مقابل این وصلت بپردازند ولی پیغمبر میخواست این عادت زشت را از میان مردم بردارد و از یکطرف هم رعایت تناسب کامل را بنمایند چهارصد در هم پول زره هم بدست پیغمبر (ص) نرسید و چنانکه نوشتیم در بهای خریدن چیزیه پرداخت شد اینجا بدن نیست قدری در باره جهیزیه صحبت کنیم.

ابو بکر بهمراهی چهار و چند نفر دیگر مأمور شدند

۱- المرأة العربية فی الجاهلیة و اسلامها ص ۱۶۰ جلد

اول نقل از المخصص ج ۴ ص ۲۴.

جهیز عروس را از بازار تهیه کنند به عمار و دیگران دستور داده شد ، هر چه پسندیدند بنظر ابو بکر رسانده و پس از تصویب او خریداری کنند .

جهیزی که برای دختر پیغمبر تهیه شد عبارت

بود از :

- |               |        |                    |       |
|---------------|--------|--------------------|-------|
| ۱ - چارقد     | ۱ عدد  | ۸ - کوزه گلی       | ۱     |
| ۲ - لنگ       | ۲      | ۹ - مشک آب         | ۱     |
| ۳ - قطیفه مشک | ۱      | ۱۰ - تنک آبغوری    | ۱     |
| ۴ - چادر پشمی | ۱ طاقه | ۱۱ - تخت خواب چوبی |       |
| ۵ - بالش      | ۴ عدد  | (چوب خرما)         | ۱     |
| ۶ - بوریا     | ۱ تخته | ۱۲ - طشت رختشویی   | ۱     |
| ۷ - قدح چوبی  | ۱ عدد  | ۱۳ - آفتابه        | ۱     |
|               |        | ۱۴ - دستاس         | ۱ زوج |

هیچیک از مؤرخین جهیزیه را بیشتر از این صورت نداده اند و بلکه عده ای کاسه و طشت رختشویی و چند چیز دیگر را هم بقلم نیاورده اند . از تخت خواب در کتابهای شیعی نامبرده شده و در بعضی از تاریخهای سنی نیز جزء سیاهه دیده میشود (۱) در نظر یکنفر از مستشرقین که کتابی در شرح حال دختران پیغمبر نوشته ، تخت خواب حکم رمز سمادت عروس را پیدا کرده است . وی اظهار عقیده میکند که چون تخت خواب جزء جهیزیه فاطمه نیست پس آن احترامی که بایستی يك دختر خوشبخت در نظر پدر داشته باشد دارد نبوده این استدلال از کجا سرچشمه گرفته ؟ و روی چه مدرکی است ؟ نفهمیدیم

مؤلف زندگانی فاطمه نیز از این اظهار نظر تعجب میکند. یعنی چه؟ چطور تختخواب علامت خوشبختی دختر است؟ و چگونه اگر در میان جهیزیه زهرا، تختخواب موجود نبوده، ناخوشبختی او را می‌رساند؟ این پرسشی است که باید خود لامانس حاضر شود و بآن پاسخ دهد ما که هرچه جستجو کردیم و هرچه بفکر خود فشار آوردیم چیزی دستگیرمان نشد. بهر حال جهیزیه ای که بایستی از خانه عروس بخانه داماد برود همین چند قلم و بلکه شاید کمتر از اینها است. چطور شد که عروسی بهترین و برجسته ترین زنان اسلام و گرامی ترین فرزندان پیغمبر باید باین سادگی بر گزار شده و جهیزیه عروس از زنان طبقه سوم هم کمتر باشد؟

ممکن است پاسخ داد آن موقع هنوز اسلام قوت نگرفته و زیر دست و بال پیغمبر و علی و مسلمانان دیگر خالی بود. درست است ولی این پاسخ قطعی نیست زیرا در همان وقت هم اگر محمد (ص) مایل بود برای دخترش عروسی باشکوهی بگیرد، میتواند از عثمان و مسلمانان دیگر قرض کند و جهیزیه مفصلی تهیه نماید و مهمانی مجللی راه بیندازد ولی در يك جای کتاب چنایات تاریخ نوشته ام، که محمد (ص) میخواست عملا پیروان خود را از ولخرجی و اسراف و تحمل هزینه های پیهوده باز بدارد برای زن و شوهری که مقصودشان زندگی بایکدیگر بوده و نخواسته باشند بزرگی فامیلی بهم بفروشند و تجمل پدر و مادر را برخ هم بکشند همان مقدار جهیزیه ای لازمست که رفع احتیاجشان را بکند. در این عروسی نه داماد توقع داشت پدر عروس خود را زیر بار قرض برده



بمنظور خود نمائی و دشمن کور کنی خوانچه‌های متعدد از منزلش راه بیاندازد و نه پدر عروس میخواست ثروت خود را بر رخ داماد بکشد و باو بفهماند، با کی وصلت کرده است !

تنها عروسی فاطمه «ع» اینطور ساده برگزار نشده بلکه مسلمانها حتی در سالهای بعد هم که پیشرفت‌هایی نصیبشان شده و درآمدی کافی داشتند روش ساده و بسیطی را پیش گرفته و از آن تجاوز نمی نمودند .

خود پیغمبر در سال هفتم هجری پس از خاتمه نبرد خیبر باینکه بهره معتنابهی از اموال یهودیان برده بود در شب عروسی صفیه دختر حبیب بن اخطب ، غذائی که بمردم داد ماست جوش بود . کسی نمیگوید امروز هم باید بهمان مشك چرمی و کوزه گلی و توشك لیف خرما ، اکتفا کرد ولی این کار را هم باهم باهیچ میزانی نمیتوان سنجید که یک نفر ۱۵ هزار ریال خرج پیراهنی کند ، فقط برای اینکه عروس آنرا در موقع عقد یا شب عروسی بپوشد و دیگر مصرفی نداشته باشد چرا ، چون فلان شاهزاده خانم اروپائی در چنان وقتی این پیراهن بپوشش بوده .

۱۵ هزار ریال خرج يك پیراهن برای پوشیدن یک ساعت میکنند ، ولی در همان شهر در همان کوچه چندین زن و بچه فقیر زندگانی فلاکت بار و پر مشقتی را طی نموده و قادر نیستند با دو متر کرباس بدن خشکیده و سرما زده خود را بپوشانند .

شما خواننده هم شاید از بس نظیر این قضیه رادیده‌ای تعجب می کنی که چطور من بیک چنین مطلب ساده اینقدر شاخ و برگ میدهم ، ولی گردش روزگار پس از مدتی که زیاده

طول نخواهد کشید نتایج وخیمی که بر کردار این دسته از مردم بار میشود در معرض تماشای عموم خواهد گذاشت. پرگویی نکنیم راستی هم این حرفها از بس در عبارتهای گوناگون و ضمن جمله های مختلف مکرر شده باد آوری آن در حکم تذکر مطالب عادی است و چندان قابل اهمیت نبوده و دیگر گوشها از شنیدنش خسته میشود پس بهتر است دنبالش را قطع کنم.

باری چهیزیه فاطمه مطابق همان سیاهه ای که از نظر خوانندگان گذراندم یا چند قلم کمتر از آن، بوسیله ابو بکر و عمار و دیگران تهیه شد و در مسجد از نظر پیغمبر (ص) گذرانیدند وی اندکی آنها را بادیست خود زیر رو کرد و سپس گفت خدایا، برای خانواده محمد در این اثاثیه برکت بگذار.

از زمان خواستگاری تاشب عروسی چقدر طول کشیده بطور تحقیق معلوم نیست. بگفتار شیعه های یکماه در صورتیکه سنیان فاصله را تایکسال نیز نوشته اند و چون زیاد مورد لزوم نیست از نوشتن گفتهای آنها صرف نظر میکنیم.

(محمد ص) به ام سلمه دستور داد در خانه وی برای علی (ع) و فاطمه (ع) اطاقی آماده نمایند و بعلی (ع) فرمود بایستی چند نفر را دعوت کنی و شامی برای مهمانها آماده سازی گوشت و نان بعهده ما و خرما و روغن را تو فراهم کن در پختن و آماده کردن غذا باز خود پیغمبر (ص) به علی کمک کرد.

پس از صرف شام، وقتی که مهمانها پراکنده شدند

محمد (ص) رو را به علی (ع) کرده و فرمود: دختر پیغمبر  
بتو مبارك باشد. علی! فاطمه برای تو خوب زنی است فاطمه  
علی برای تو خوب شوهریست حالا بخانه بروید و آنسـد کی  
تأمل کنید تا من بر گردم پس از نماز بخانه علی رفت و آب  
خواست و مضمضه کرده بر سر عروس و داماد و بر شانه عروس  
ریخت و در حق آنها دعا کرد (۱)



## درخانه شوهر

زندگانی فاطمه (ع) درخانه شوهر  
نیز درسادگی و بی تکلف بودن

نظیر عهدی بوده است که درخانه پدر بسر میبرده در اینجا  
نیز از خوراك و پوشاك بهمان قدر که يك فرد از طبقه چهارم  
باید داشته باشد اکتفا میکرد ولی در پرستش و اطاعت خدا از  
برجسته ترین زهاد و مرتاضین پیش افتاده است بیشتر شب را  
به نماز میایستاد و گاهی از سر شب تا صبح مشغول عبادت بود.  
فرزندش حسن (ع) میگوید: مادر من شبهای جمعه را تا  
سپیده صبح در رکوع و سجود بسر میبرد و گریه میکرد. من  
میشنیدم، پیوسته برای مؤمنین از خدا آمرزش میخواهد و  
مخصوصاً در حق همسایگان بیشتر دعا میکرد و نام آنها را  
يك يك میبرد میگفتم ما در چرا برای خود دعا نمی کنی؟ میگفت  
پسر جان! همسایه برخانه مقدم است (۱).

بیجا نیست که پس از صدها سال چندین ملیون جمعیت  
در مقابل عظمت روحی و اخلاقی دختر پیغمبر اسلام سر تعظیم  
خم میکنند او در مدت زندگانی کوتاهش آثاری از کردار و  
گفتار خود بجا گذاشت که از عهده مردان بزرگ خارج است  
نه سال درخانه علمی بود، در این مدت، چیزی از او خواش  
نکرد و کوچکترین ایرادی بروی نگرفت، با اینکه اتفاق

می افتاد ، دو روز و سه روز گرسنه میماندند .. علی از او می پرسید چه داریم ؟

بخدا قسم سه روز است چیزی در خانه مان یافت نمی شود .

پس چرا بمن اطلاع ندادی .

پدرم گفته است چیزی از علی نخواه تا خودش برای تو بیاورد . سلمان بخانه وی وارد میشود میبیند چادرش از چند جا وصله خورده ، ابراز تاسف میکند و بگریه می افتد ، که چطور شده دختران پادشاهان ایران و روم بایستی لباسهای ابریشمی بپوشند ولی لباس دختر پیغمبر اینطور باشد . فاطمه پدرش میگوید : سلمان از دیدن چادر من تعجب کرد بخدا قسم پنجسال است من در خانه علی هستم ، فقط پوست گوسفندی داریم که شب بر آن میخوابیم و روزها شترمان را روی آن علف میدهم .

تعجب اینجاست که با چنین زندگی کوچك و محقرانه ، باز علی وزهرا در تمام کارهای خانه شرکت میکردند .

علاوه بر این فاطمه بدستور پدرش کارهای خانه را با کنیز خود تقسیم کرده بود . سلمان دید فاطمه آرد دستاس میکند و کف دستهایش زخم شده ، خون پس میدهد ... میگوید تو دست خود را زخم میکنی بهتر است فضا اینکار را عهده دار شود . میگید : پدرم دستور داده است ، يك روز من کارهای خانه را اداره کنم و يك روز فضا . دیروز نوبت او بود امروز نوبت من است .

ادامه این روش هیچگاه ممکن نیست . بن زن و شوهر تولید کدورت و نقاری بکنند .

و آنهاييکه گفته اند ، گاهي بين فاطمه و علي گفتگوئي ميشده و رواياتي را مدرك خود قرار داده اند ، اشتباه نموده اند . از آن حاديشها يكي اينست : علي بـجـالـت قـهـر از خانه بيرون آمد و بمسجد رفته ، در آنجا روي خاك خوابيده محمد (ص) هم پيـالـين وي رفته و باو گفته است برخيز اي « ابا تراب » اين حديث با دنيايـه اي كه دارد اگر بزرگي و عظمت اين زن و شوهر فداكاري آنها را نسبت بيكيديگر ثابت نكند ، هيچوقت معنـيش اين نيست كه بين علي و فاطمه كدورتـي رخ داده و علي از خانه بيرون رفته و در مسجد خوابيده است .

آنگاه بايد ديد كدورتهايي كه در داخل خانوادها ، بين زن و شوهر رخ ميدهد از كجا سر چشمه ميگيرد . يسا بايستي زن از شوهر توقعات بيچايي داشته باشد و چون شوهر قادر بانجام آن نيست بين آنها بهم بخورد . دراينمورد گفتيم ، فاطمه حتي آنچه را كه ضروري زندگيش بود از علي مطالبه نيكرد تا آنكه خود او حاضر كنند .

يـا نا شـي از قصوري است كه زن در انجام كارهاي شوهر و خانه داري مينمايد كه اينها هم در بين نبوده . بلي كسانيكه ميخواهند براي اجراي مقاصد پست خود بخانواده هاي مقدس نسبت ناروا بدهند ناچار بدلايل مست و غير قابل قبولي نيز چنـك خواهند زد .

فاطمه (ع) در آنچه كه بايد يك زن در زندگاني شوهرش شريك شود ، شركت داشت و چنانكه گفتيم علي نيز در كارهاي داخلي با او شريك ميشد . تربيت فاطمه طوري صورت نگرفته بود ، كه شوهر را آلتـي براي اجراي مقاصد خود

بداند و از او متوقع باشد بهترین لباسها را برایش خریده و  
و مدرن ترین لوازم خانه را بمیل او تهیه کند او می دانست که  
زن مدیر خانه شوهر است ، نه فرمانفرمای وی در اینصورت  
جای تردید نیست که هیچگاه غبار نقاری در خاطر چنین زن  
و شوهری از یکدیگر نخواهد نشست .

فاطمه «ع» همانطوریکه در خانه پدر جلب محبت  
محمد (ص) را کرده و بگفته عمر ابو النصر و دیگران مقام  
مادرش را اشغال نموده بود ، در خانه علی نیز همان محبت  
را در دل پدر داشت . طوری رفتار میکرد که پدرش از کار او  
دلگیر نشود میگویند روزی که پیغمبر تازه از مسافرت برگشته  
بود بخانه فاطمه رفت .

دخترش را دید پرده ای بدر آویخته و دست بندی «و بقولی  
کوشواره ای » از نقره برای خود ساخته ، چهره پیغمبر گرفته  
شد و برخلاف همیشه زیاد در خانه او توقف نکرد بلکه فوری  
بطرف مسجد رفت . فاطمه (ع) فهمید : سبب گرفتگی خاطر  
پدرش ، پرده و دست بندها بوده است آنهارا برای وی فرستاد  
و پیام داد دخترت بتو دورود میفرستد و میگوید : اینهارا در  
راه خدا نثار کن .

محمد (ص) از این اقدام بسیار خشنود شد بطوریکه  
سه مرتبه گفت : پدرش فدای او باد آنچه باید بکند کرد .

از این حکایت همچنانکه محبت و اطاعت زهر (ع) نسبت  
پدرش معلوم شده و میتوان فهمید که فاطمه حاضر نبوده است  
پدرش کوچکترین کدورتی از او و کردار او داشته باشد .  
اندازه مهر بانی و مساوات محمد «ص» نیز با مسلمانان ظاهر

میشود. شاید این واقعه پس از جنگ احزاب و یا جنگ خیبر رخ داده باشد و شاید در موقعی بوده که مسلمانان تا حدی از گرسنگی و بیچارگی نجات یافته بودند ولی با اینهمه پیغمبر حاضر نمیشد دخترش بدرخانه برده بیاویزد و یا برای خود دست بند بسازد، یا برای فرزندش گوشواره تهیه کند.

چرا؟ شاید بعضی از زنان مسلمان تا این درجه از تجمل هم محروم باشند، نتیجه‌ای که شاید مخارج آن از بیست درهم یعنی یکصد ریال تجاوز نمیکرده.

در صورتی که نو شتم بارها اتفاق می افتاد، یک روز یا دو روز درخانه علی «ع» خوردنی یافت نمیشد.

الحق زمامداران کشور شیعی؛ و مذهبی و بخصوص این کشور نیز کاملاً از این رفتار پیروی میکنند.

راستی چقدر خوبست حالا که تروتمندان این مملکت حاضر نیستند بمال شخصی خود با طبقه محروم و ستمدیده مساوات نمایند؛ زیاد چشم طمع به آنها نداشته و تا آخرین قطره خونشان را نمکند آنروز رفتار محمد (ص) با پیروان خود آن طور بود امروز هم آنهایی که بنام اسلام و زمامداری کشور های مسلمان بین ملت گدا و فلک زده حکومت می کنند سلوکشان این است که بچشم خود می بینیم.

در هر صورت اینجا نمیتوان کردار پیغمبر را نشانه بی مهری وی بدخترش یا به علی بن ابیطالب دانست بلکه با هر درجه محبتی که محمد «ص» نسبت بآنها داشت راضی نمیشد خانواده او با سایر مسلمانان مساوی نباشند و همچنانکه خود گرسنه بسر برده و دیگران را بر خویش مقدم میداشت میخواست اهل بیت او نیز پیروش باشند، چنانکه وقتی اتفاق



افتاد، اسیرانی برای پیغمبر آورده بودند فاطمه و علی «ع» پس از مشاوری بایکدیگر تصمیم گرفتند، با پیغمبر مذاکره کرده و برای اینکه اندکی از زحمت کارهای خانه بکاهند اسیری از برای خدمتگذاری بگیرند. فاطمه نزد پدر رفت ولی شرم داشت که مقصد خود را بیان کند. تا اینکه محمد «ص» خودش بخانه آنها آمد و پس از آنکه مطلب دخترش را فهمید، گفت آیا نمیخواهید بشما چیزی بدهم که از خادم بهتر باشد؟ گفتند چرا. آنوقت بآنها یاد داد، هنگامیکه در بستر خواب میروید سی و سه بار خدا را تسبیح کنید و پس از تسبیح سی و سه بار حمد بنمائید و آنگاه سی و چهار بار تکبیر بگوئید علی «ع» میگوید: هیچ شبی من این تسبیحات را ترک نکرده ام این سه در طبقات این داستان را با مختصر تفاوتی نوشته ام میگوید: پس از اینکه فاطمه درخواست خود را گفت و از پدرش خادمی خواست پیغمبر باو گفت - نه - تا وقتی که مسلمانان گرسنه هستند من بشما چیزی نمیدهم من این اسیران را بفروشم و بهای آنها را بمسلمانان بخش میکنم.

یکی از مؤلفین معاصر باین حدیث ایراد گرفته و میگوید: چگونه ممکن است محمد «ص» که به هیچکس باسخ منفی نمیداده، درخواست فاطمه را نپذیرد و او را دست خالی برگرداند پس این داستان دروغ است.

باید گفت که: محمد «ص» به فاطمه نیز باسخ منفی نداد و آنها را با تعلیم ذکر راضی ساخت ولی علت اینکه خادمی در اختیارشان نگذاشت، همان شققتی بود که پیوسته درباره مسلمانان اعمال نموده و آنها را بر خود و خانواده خود مقدم میداشت.

فاطمه (ع) از شوهرش علی بن ابیطالب «ع» سه پسر و دودختر آورده دانشمندان شیعه تولد محسن را نوشته‌اند مسعودی و ابوالقداء نیز از مؤرخین سنی میگویند: فاطمه بجز حسن و حسین «ع» فرزندی دیگری بنام محسن داشته ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقة میگوید: محسن در کودکی مرده است.

زینب و ام کلثوم دودختر فاطمه هستند، که هر دو دروقعه کربلا شاهد مناظر داغراشی بوده‌اند.



## مرگ پدر

سختترین و جانکدازترین روز در  
تاریخ زندگانی فاطمه، روزی است

که پدری از دنیا رفته است .

او شخصاً اثری را که این فاجعه بزرگ در وی کرده است  
در خطبه و اشعار خویش متذکر شده است .

از آن ساعت که محمد «ص» در بستر بیماری افتاد تا  
هنگامیکه چشم از دنیا بست زهرا کمتر از بالین پدر جدا میشد.  
گرفتگی و تأثر او وقتی شدت یافت ، که پدرش خبر  
مرگ خود را باو داد . ولی گویا محمد «ص» در این لحظه  
هم نمیتوانست دختر خود را اندوهناک و دلشکسته ببیند زیرا  
باو مژده داد که تو بیش از هفتاد و دو روز و نصف روز زنده  
نخواهی بود .

عایشه میگوید : فاطمه در ایام بیماری پدر نزد وی آمد  
محمد «ص» آهسته باو چیزی گفت که بگریه افتاد باز چیز  
دیگری در گوشش گفت که خندان شد . من پیش خود گفتم ،  
خیال میکردم این دختر بر سایر زنها برتری دارد ولی حالا  
معلوم میشود او نیز در ردیف دیگران است ! این گریه و خنده  
بشت سر هم چه بود ؟ از خودش پرسیدم ولی فاطمه در پاسخ  
گفت : راز پدر را فاش نخواهم کرد . پس از مرگ پیغمبر ما را  
از آن راز خبر داد که پدرم گفت : من خواهم مرد ، از این رو

۴۵ ————— مرك پدر  
گریان شدم سپس گفت تو نخستین کسی هستی که به من خواهی  
پیوست لذا خندان گشتم (۱)  
روز مرك پیغمبر «ص» بر فاطمه «ع» چه گذشته ؟  
يك موضوعی نیست که قلم بتواند جزئیات آنرا بخوبی  
شرح دهد .

پدری مهربان و رموف مانند محمد «ص» را که پشتیبان  
او و مایه اطمینان همه مسلمانان بوده است از دست داده  
اکنون چگونه میتواند جای او را خالی ببیند و پس از مرك  
پیغمبر بچه چیز و کدام کس دلخوش کند . لذا اغراق نیست  
که بعضی نوشته اند ، فاطمه پس از مرك پدر تاروژی که زنده  
بود خنده بلب نیاورد .

این مصیبت اگرچه در روح و جسم دختر پیغمبر اثری عمیق  
نهاد ولی مصیبت شوهر و اهانت هایی که از طرف دولت جدید  
نسبت بوی وارد شد بیشتر آزرده خاطرش ساخت .

اجتماع سقیفه بنی ساعده (۲) و محرومیت علی بن

---

۱ — بحار الانوار ج ۱۰ ص ۹ زندگانی محمد ترجمه  
ابوالقاسم پاینده ص ۴۹۲ ج ۲ (با اندک تفاوت)

۲ — داستان سقیفه بنی ساعده و خطبه های ابوبکر و  
سعد بن عباد و ابو عبیده جراح و همچنین نیرنگ های بازیگران  
آن صحنه را آنطور که باید در جلد اول جنایات تاریخ  
نوشته ایم .

در آنجا حقایقی را که از نظر نویسنده ها و اغلب دانشمندان  
دور مانده یا بآنها توجه چندانی نکرده اند یادآور شده و  
بقیه پاورقی در صفحه بمد

ابطالب، شاید بیشتر از مرک محمد (ص) در فاطمه «ع» اثر کرده و یا اثرش کمتر از آن نبوده است.

پس از آنکه باز بگران سقیفه هر یک وظیفه خود را با مهارت و زبردستی انجام دادند و خلافت را بنفع خود تمام کردند و سعد بن عبادہ رئیس طایفه انصار در مبارزه سیاسی خود از ابوبکر و طرفدارانش شکست خورد و نزدیک بود جان خود را هم روی مطالبه خلافت بگذارد، ابوبکر و عمر و پیروان آنها مظفرانه بمسجد پیغمبر مراجعت کردند.

گروهی از بنی هاشم و زبیر بن العوام گرد علی را گرفته بنی امیه هم، در اطراف عثمان بن عفان حلقه زده و بنی زهره پیرامون عبدالرحمن بن عوف، بودند. عمرو قتی وارد مسجد شد حضار را مخاطب قرار داده و گفت: چرا چنین حلقه حلقه و پراکنده نشسته اید برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید زیرا من و انصار با او بیعت کرده ایم!

عثمان بن عفان و کسانی که از بنی امیه در مسجد حاضر بودند، با ابوبکر بیعت کردند. سعد و عبدالرحمن بن عوف نیز بیعت ابوبکر را پذیرفتند ولی علی (ع) و عباس و زبیر و بنی هاشم بیعت نکرده مراجعت نمودند (۱).

نقشه های خائنه منفعت پرستان را فاش کرده ایم. در آنجا آشکار کردیم، که چگونه چند نفر سود پرست بنام جلوگیری از تفرقه، کاخ سعادت مسلمانان را برای ابد واژگون ساخته و بمنظور ریاست چندروزه، دوتیرگی همیشگی بین مسلمانان انداختند. از اینرو داستان سقیفه دیگر در این جا تکرار نمیشود.

مخالفین ابوبکر در خانه فاطمه (ع) تشکیل جلسه دادند، خلیفه جدید، اینجا دچار موقعیت سخت و باریکی شده بود او اگرچه در سقیفه پیروزی یافت و سعد بن عبادیه حریف بزرگ خود را از میدان بدر برد، ولی اینجا بیش از هر چیز از طرف دختر پیغمبر نگران است و شاید آنقدر که از مخالفت فاطمه وحشت داشت بمخالفت علی (ع) اهمیت نمیداد چون فاطمه حتی نزد اشخاصی هم که بجبهاتی از علی گرفته خاطر بودند حرمتی فوق العاده دارا بود.

علاوه بر این اگر فاطمه بر ابوبکر خشمناک میشد برای وی بسیار زیان داشت چرا که پیغمبر گفته بود هر کس زهر را را خشمناک کند مرا بخشم آورده.

ساعاتی را که در آن بحران برخلیفه تازه می گذشت بسیار طولانی و ناگوار بود.

زبیر و علی بن ابیطالب و بنی هاشم بیعت نکرده اند بعلاوه مرگزار آنها خانه فاطمه است چه باید کرد؟ بفکرش رسید که عمر را برای مذاکره با مخالفین بخانه فاطمه بفرستد. ابوبکر، با همه دوراندیشی و پختگی که داشت اینجا مرتکب اشتباهی شد و شاید تشویش زیادی که از وقوع پیش آمدهای ناگوار داشت بوی مهلت نداد، تا در این مورد نیز فکر درستی بکند، فقط تمام حواسش در اطراف مخالفین دور میزد که بهر قیمت هست هر چه زودتر بیعت کنند.

عمر سردی تند خو و عجول و بعکس ابوبکر بود که مشکل ترین و دشوارترین حادثه را با خونسردی کامل تلقی میکرد و موقع را نمیباخت، عمر میخواست در هر جا با خشونت و درشتی، کار را از پیش ببرد از اینرو گاهی با تند خوئی خود

رشته‌های ابوبکر را نیز پنبه میکرد.

و چنانکه در جلد اول جنایات تاریخ « آنجا که حوادث سقیفه بنی ساعده را متذکر شدیم » نوشتیم که در پایان کار ، عمر خود را بروی سعد بن عبادیه رئیس طایفه انصار انداخت و می‌خواست او را بکشد ولی ابوبکر ملتفت شده و بوی گفت : حالا وقت مداراست نه موسم خشونت و تند خوئی .

عمر در این مأموریت نیز نتوانست آنطوریکه که لایق يك سیاستمدار ورزیده است وظیفه خود را انجام دهد ، بالا اقل با مخالفین بزبان خوش صحبت کند و همینکه خود را بخانه فاطمه رسانید ، از پشت در صدا زد بیرون ، بیرون بیایید . ولی بنی‌هاشم و علی (ع) اعتنائی نکردند عمر هیزم خواست و فریاد کرد اگر بیرون نیاید خانه را با هر که در آن هست آتش خواهم زد : گفتند ، فاطمه در این خانه است گفت : چه عیب دارد (۱) در اثر تهدید عمر آنها یک که در خانه بودند بیرون آمدند و بمسجد رفته با ابوبکر بیعت کردند ولی علی در خانه ماند زیرا او سوگند خورده بود که تا قرآن را جمع نکنند از خانه بیرون نیاید (۲)

عمر اگرچه با این تهدید توانست چند نفر مخالف را از خانه فاطمه «ع» بیرون آورده و در صف بیعت کنندگان در آورد ولی اهانتی را که بدختر پیغمبر کرد برای خودش و خلیفه گران تمام شد ، گفتم آنروز اشخاصی پیدا میشدند

که خاطرشان از علی بن ابیطالب «ع» گرفته بود و ابی دختر پیغمبر (ص) زده‌م مسلما نان احترام داشت لذا حتی امروز هم آنها تیکه جانشینی پیغمبر را به نص آسمانی و فرمان خدائی ندانسته و برای اکثریت موكول مینمایند ، رفتار عمر را نه پسندیده و آنرا کاری زشت و گناهی بزرگ می‌شمارند و بهمین نظر است که بعضی از دانشمندان سنی وقتی باین داستان می‌رسند دست و پا کرده و اغلب وقوع حادثه را بشدت انکار مینمایند.

خشونت و فریاد عمر فاطمه «ع» را مجبور ساخت که عقب درخانه آمده و گفت: چه مردم بی چشم و آبرویی هستید هنوز جنازه پیغمبر درخانه ماست ، شما تهیه کار خود را ندیده و اکنون بقصد فرمانفرمایی بسر وقت ما آمده اید (۱) شاید در آنوقت عمر متوجه شد چه دسته گلی بآب داده است لذا دیگر توقف در آنجا را بصلاح خود ندیده و بمسجد برگشت و در صدد برآمد دیگری را برای احضار علی (ع) بفرستد که اگر پیش آمد بدی رخ داد مسئولیت آن بگردن خلیفه و خودش نباشد (۲) عمر پس از رسیدن بمسجد از ابوبکر درخواست کرد که تکلیف علی را بکسره کند و از او بیعت بگیرد ابوبکر

۱- ص ۱۰ و ۱۱ الامامة والسياسة.

۲- ما این واقعه را طبق نقل دانشمندان سنی نوشتیم ، در صورتیکه روایات شیعی میگویند : عمر درخانه را سوزاند و فاطمه هم که پشت در بود از فشار در و جمعیت صدمه دید و میگویند کودکي هم که در شکم داشت در اثر این حادثه سقط گردید .



بقنقذ نو کر عمر دستور داد ، علی را احضار نماید قنقذ بخانه فاطمه رفت و به علی گفت : خلیفه پیغمبر تو را میخواید . علی «ع» فرمود : چه زود به پیغمبر دروغ بستید قنقذ بر گشت و پاسخی را که شنیده بود ابلاغ نمود ابو بکر مدتی گریبان شد ولی عمر دوباره فشار آورد که این مرد نافرمان ! رامهلت نده و از او بیعت بگیر . ابو بکر بقنقذ گفت این مرتبه برو به علی بگو امیر المؤمنین میخواید بیائی و با او بیعت کنی قنقذ دو باره پیام ابو بکر را به علی «ع» ابلاغ کرد ولی علی به صدای بلند گفت سید جان الله چیز را که درخور آن نیست ادعا نمود .

فرستاده بر گشت و پاسخی را که شنیده بود با ابو بکر گفت و خلیفه هم برای مرتبه دوم گریه را سرداد عمر این بار خودش بر خاست و با عده ای رو بخانه فاطمه آمده و در زدند فاطمه که صدای آنها را شنید بابانگی بلند پدرش را مخاطب ساخته و گفت : پدر پس از تو چها از پسر خطاب و پسر ابی قحافه دیدیم . از شنیدن ناله فاطمه عده ای که همراه عمر بودند بگریه افتاده و بمقب رفتند اما بالاخره علی را از خانه بیرون آورده و بمسجد بردند (۱) (۲) و در مقابل ابو بکر نگاه داشته بوی گفتند بیعت کن .

— اگر بیعت نکنم چه ؟

۱ - ص ۱۰ الامامة والسياسة

۲ - چنانکه ملاحظه میکنید شرح این حادثه از روی نوشته ابن قتیبہ دینوری که یکی از مؤرخین و دانشمندان سنی بوده و در سال ۳۲۲ هجری مرده نوشته شده و خود نویسنده بقیه در صفحه بعد

بعد اقسام اگر بیعت نکنی گردنت را میزنیم !  
آنوقت بنده خدا و برادر پیغمبر را کشته اید .

تسا این مقدار اعتراف کرده است ، در صورتی  
که تاریخ شیعه فجایع بیشتری را از عمر و همراهانش ذکر  
میکند و مخصوصا کتاب سلیم بن قیس هلالی که نزد علماء  
شیعه معتبر بوده و مرحوم مجلسی و دیگران از روی نوشته آن  
نقل مینمایند ، متذکر است که بین فاطمه و فرستادگان ابو بکر  
که عمر نیز جزء آنها بوده کار بمرحله بالاتر کشیده و فاطمه  
که میخواست استه است از خروج شوهرش جلوگیری نماید با تازیانه  
یا غلاف شمشیر عقب رانده شده .

قطع نظر از گفته های طرفین هیچ بعید نیست که چنین  
حوادثی پیش آمده باشد زیرا اگر جانشینی محمد (ص) حق  
رسمی علی بوده و کارگردانهای سقیفه بانیرك اورا از حق  
خود محروم ساخته اند مسلما خود را برای ارتکاب جنایات  
بعدی نیز حاضر نموده بودند کسی که بچنین کار نامشروعی  
دست میزند و گفته پیغمبر را زیر پا میگذارد از آزار دختر پیغمبر  
فیز باکی نخواهد داشت .

و اگر فرض کنیم صحبیت جانشینی و خلافت درین نبوده  
و چنانکه علی طنطاوی میگوید : انتخاب خلیفه حکم انتخاب  
رئیس جمهور را دارد و رأی اکثریت در آن قاطع است ، کار  
آسان تر میشود زیرا هر رئیس جمهوری که بداند خواه و دسیسه  
تعمیه گردانها انتخاب شده و بخواد مخالفین خود را مرعوب

عمر - بنده خدا درست ، اما برادر پیغمبر نه «۱» ابو بکر در تمام این مدت ساکت بود.

۱- سیاستمدار کم حافظه فراموش کرده است، موقعیکه پیغمبر بین یاران خود عقد برادری میبست علی را برادر خود خواند . و باز فراموش نمود که پیغمبر هنگامیکه خویشاوندان خود را مهمانی کرده و بآنها اطلاع داد، من از جانب خدا مأمور دعوت شما هستم و کسی جز علی باو نگوید گفت: این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست حرف او را گوش کنید و از وی پیروی نمایید تاریخ ابوالفداج ص ۱۱۹ تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۱۷ کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲ حیوة محمد ص ۱۰۴ طبع اول.

بقیه باورقی از صفحه قبل  
 ساخته و با فشار و تهدید تحصیل اکثریت نماید از چنین تبه  
 کاویها ناگزیر خواهد بود.

اگر ما گاهی در نوشته های خود از ابو بکر و عمر یا ابو عبیده جراح ببرد سیاسی تعبیر میکنیم، یا میگوئیم بازیگران شقیفه فلان کار را کردند یا فلان نیرنگ را زدند کسی حق اعتراض ندارد و نسبت بمقام هیچیک از اینها توهینی نشده است زیرا پس از آنکه خلافت به سلطنت تبدیل گردید و نباشد نص آسمانی در بین نباشد و از رأی اکثریت پیروی شود مدعی سلطنت ناچار است بوسایل مختلفه متشبث شده و موفقیت حاصل کند و در این صورت روحانیت و جنبه معنوی خود را از بقیه باورقی در صفحه بعد

علی گفت: من از شما بخلاف سزاوارترم شما باید  
 بامن بیعت کنید! شما با تکاء خویشی پیغمبر و سبقت در اسلام  
 انصار را از میدان در کردید حالا خلافت را بزور و ستم از  
 ما میگیرید «۱» ای مهاجرین ما از همه کس لایقتر هستیم  
 ما اهل بیت پیغمبریم، کسی که قرآن را بداند و از احکام  
 خدا مطلع باشد و خوبی رعیت را بخوهد و بدی را از  
 آنها برطرف سازد، میان ماست.

بشیر بن سعد در پاسخ گفت: اگر انصار سخنان تو را  
 شنیده بودند باغیر تو بیعت نمیکردند «۲»

۱ - ص ۱۸ الامامة والسياسة .

۲ - ص ۲۰ الامامة والسياسة

بقیه پاورقی از صفحه قبل

دست داده و حکم یک مرد سیاسی را پیدا خواهد کرد  
 علی طنطاوی در پیامی که بعلمای شیعه داده میگوید:  
 « هر شهری که انتخابات عمومی در آنجا صورت میگیرد و  
 حکومت بنظریه ملت است - نه بنص آسمانی و حق خدائی - از  
 این حزب بازیها و دسته بندیها خالی نیست » و باز در جای  
 دیگر نامه خود میگوید : آیا هنوز نمیخواهیم مسئله خلافت  
 را از لباس دین خارج کرده تا بدون کم و زیاد بمسئله سیاسی  
 و مناقشات حزبی و انتخاباتی برگردد.

و باز مینویسد: احزاب سیاسی میجنگند و بهم میافتنند  
 و گاهی هم یکدیگر را دشنام داده ، بعضی بردیگری تعدی  
 بقیه پاورقی در صفحه بعد.

عمر بسیار عجله داشت هر چه زودتر کار را تمام کرده و از علی (ع) بیعت بگیرد ، ولی ابوبکر از دوران پیشی و حزم که داشت میخواست کاری بکند که بر حسب ظاهر بیعت علی جنبه مسالمت داشته و نشانه میل و رغبت او باشد نه اینکه بزور و فشار و تهدید از وی بیعت بگیرند لذا در پاسخ عمر که گفت : درباره علی چه حکمی میکنی؟ گفت : تا فاطمه با اوست بوی فشار نمیآوریم (۱)

و شاید با تکیاء همین نوشته ، آنها تکیه میکردند فاطمه ششماه پس از مرگ پدر زنده بود معتقدند ، علی نیز تا ششماه از بیعت با ابوبکر خودداری کرد.

علی (ع) پس از آنکه این بار هم بیعت نکرده از

## ۱- ص ۱۱ الامامة والسياسة.

بقیه باور از صفحه قبل

میکند و هر دسته ای برای پشتیبانی از رئیس خود بمداخلی و برخواسته و بردشمن و رقیب او افتراء میکنند ولی همینکه جنجال انتخابات خوابید همه بایکدیگر برادر بوده و برای وطن و بلندی نام وطن میکوشند این نویسنده معاصر میگوید:

خلافت يك مسئله سیاسی است و مردان سیاسی از دسته بندی ناچارند و بلکه گاهی افتراء میکنند و دشنام میدهند پس ما حق داریم از چنین مردمانی آنطور تعبیر کنیم . ترجمه تمام نامه ای را که علی طنطاوی دو سال پیش در مجله الرسالة قاهره منتشر ساخت و پیامی که بعلما و شیعه فرستاد در جلد دوم جنایات تاریخ نوشته ایم .

مسجد مراجعت كرد خواست ، آخرين اتمام حجت را نموده و تا آنجا كه ميتواند از حق خود دفاع نمايد و راه عذر براي كسانيكه بيعت غدیر را زیر پا نهاده اند باقی نگذارد از اینرو تصمیم گرفت بكمك فاطمه كه موقعیتش چنانكه نوشتیم نزد همه مسلمانان بسیار خوب بود مردم را بخود دعوت كند ولی دیگر كار از كار گذشته و دنیا طلبان بر خرشان سوار شده بودند. مهاجر و انصار در جواب دختر پیغمبر میگفتند: اگر پسر عمویت زود تر ما را خبر میکرد با ابوبكر بيعت نمی نمودیم ! علی فرمود: شما متوقعید من پیغمبر را در خانه گذاشته و خاكش نکنم و بر سر خلافت باشم؟

بجنگم.

یکی از نویسنده های تازه بدوران رسیده خارج کشور باینجا كه میرسد احساساتش گل کرده ! و می گوید: علی فاطمه را سوار میکرد و پدر خانه مهاجر و انصار میبرد تا بكمك او برای خود پشتیبان بتراشد راستی اگر مردم هم دعوت او را میپذیرفتند چه خونریزیهای پیا می شد و چه فسادى بر میخواست.

ولی گویا درست توجه نکرده است كه اگر منظور علی ایجاد قتنه و انقلاب بود «نه مطالبه حق» همانوقت كه ابوسفیان بمنزل وی آمد و او را بر علیه ابوبكر و عمر تحريك نمود و حتی وعده داد كه برای یاری تو میدنم و پراز سواره و پیاده خواهم كرد، بر علیه خلیفه جدید قیام میكرد و كار را از پیش میبرد ولی علی (ع) چون منظور ابوسفیان را میدانست و از انقلاب و خونریزی تنفر داشت باوروی موافق نشان نداد لکن در مورد استمداد بوسیله دختر پیغمبر چنانكه نوشتیم بر

علی (ع) لازم بود تا آنجا که میتواند از تضييع حق خود جلو گیری نماید.

با این گفتار های متناقض و روایت های ضد و نقیض بطور تحقیق نمیتوان فهمید که علی بن ایطالب چه روزی با ابوبکر بیعت کرد، ولی ابن اندازه مسلم است که بیعت او در روزهای اول خلافت صورت نگرفته زیرا چنانکه نوشتیم او تا مدتی با کمک دختر پیغمبر از حقوق خود مدافعه مینمود و اگر همان روزهای نخست بیعت کرده بود هیچوقت اقدام چنین کاری نمیکرد و شاید همانطور که ابن قتیبه نوشته است پس از مرگ فاطمه با ابوبکر بیعت کرده باشد.

برخی نیز که معتقدند، فاطمه (ع) تا ششماه پس از وفات پدر زنده بود میگویند: علی بن ایطالب و بنی هاشم نیز در این مدت بیعت نکردند «چنانکه ابن عبدربه در کتاب عقد الفرید (۱) و طبری در تاریخ (۲) از زهری نقل کرده اند. از طرفی در چگونگی آمدن عمر بخانه فاطمه (ع) باز هم گفتهها یکسان نیست. چنانکه نوشتیم ابن قتیبه میگوید: وقتی عمر (ع) آهنگ آتش زدن خانه را کرد فاطمه خودش عقب در آمده و بر او برآشت ابن عبدربه نیز همینطور نوشته (۳) ولی طبری میگوید: هنگامی عمر بدرخانه علی رسید که طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرین نیز آنجا بودند. عمر گفت: بیرون بیایید! و گرنه بخدا قسم همه شما را آتش میزنم! زبیر با شمشیر کشیده بطرف او دوید ولی پایش

لغزید و بزمین افتاد و شمشیر از دستش پرت شد اطرافیان باو هجوم آورده و دستگیرش کردند (۱).

اگرچه همانطور که در کتاب جنایات تاریخ (۲) نوشتیم داستان سقیفه بنی ساعده بقدری پیچیده و مبهم بوده و باز آله ای گفته ها و نوشته های گوناگون در اطراف آن موجود است، که انسان نمیتواند نظر قطعی خود را اظهار کند ولی از روی هم رفته نوشته ها میتوان گفت که : پس از پایان کار سقیفه هنگامیکه ابوبکر و عمر مظفرانه مراجعت کرده اند چون عجله بسیار داشتند که کار را تمام کرده و نگذرانند بچه نوزادشان سرزا بگیرد ؛ و از طرفی علی (ع) و بنی هاشم هم نقطه مقابل آنها بوده و تسلیم نمیشده اند و تمام نیروی خود را در جبهه مخالفین متبکر کنز نموده و میکوشیده اند بزودی کار بیعت را یکسره کنند از اینرو با اقداماتی هم دست زده اند که از جمله آنها جمع هیزم و آتش زدن خانه بوده است ، و همیشه در که ابن قتیبه و ابن عبدربه اعتراف میکنند که عمر دستور داد آتش بیاورند و وقتیکه طبری میگوید عمر بآنهایکه در خانه بودند داد زد، که اگر بیرون نیائید همه شمارا خواهم سوخت ، باید مطلب را تا آخر خواند .

بهر حال چون تفصیل این فجایع خواننده را آزرده ساخته و ممکن است موجب تهییج احساسات شود و از طرفی کاری است گذشته !!

دنبال مطلب را بریده کیفر را با خدا و قضاوت را با اهل تاریخ میگذاریم .



### زهرا در مسجد

جای تردید نیست که ابو بکر به بهانه اینکه محمد (ص) گفته است پیغمبر آن

ارث نمیگزارند دهکده فدک (۱) و باغستانهای آنرا از فاطمه (ع) گرفته و جزء بیت المال ساخته است .

ولی تصور میشود این اقدام ساده و بدون سابقه و نقشه قبلی بعمل نیامده بلکه پاپوش ضبط فدک زودتر دوخته شده و شاید همان موقع که عمرو ابو بکر دو نفری و یا با شرکت ابو عبیده جراح مقدمات اشغال مرکز خلافت را می چیده اند (۲) تصرف باغستان فدک نیز از نظرشان دور نبوده .

مخصوصاً وقتی این نظر قوت میگیرد که ما با اجتماع مسلمانان در روز غدیر (۳) نیز توجه داشته و همچنین به مخالفت

۱- چون تاریخ مفصل فدک را از سال هفتم هجرت تا اواخر قرن سوم در جلد اول و دوم جنایات تاریخ نوشته ایم و حوادثی را که در طول سه قرن در آنجا رخ داده متذکر شده ایم بنابراین ، بحث در اطراف فدک در این کتاب تکرار نمیشود.

۲- ص ۳۷-۴۵ جلد اول جنایات تاریخ

۳- ص ۵۸-۶۳ جلد اول جنایات تاریخ

علی و بنی هاشم با هر مدعی مقام خلافت نیز متوجه باشیم .  
پس از مرتب ساختن این چند موضوع و ارتباط آنها بایکدیگر  
باین نتیجه میرسیم که :

۱- عمر و ابوبکر مدتها پیش از مرگ محمد (ص)  
در ایام بیماری او بخلافت نظر داشته اند .

۲- مخالف بزرگ آن ها اول علی بن ابیطالب (ع)  
است که بموجب گفته پیغمبر میبایستی خلیفه باشد و مخالف  
دوم طایفه ، انصار است که رئیس آنها سعد بن عبادیه نیز  
از طرفداران جدی علی بوده .

۳- فدک درآمد معتنا بیی داشته باندازه ای که بنی هاشم  
میتوانسته اند با اعاشه ، از محل عوائد آن از استفاده بیت المال  
چشم پوشیده و بهیچوجه نیازی بخلیفه نداشته باشند و همچنان  
بمخالفت با مرکز خلافت ادامه داده و بلکه دل ها را نیز  
متوجه خود سازند .

۴- این درآمد مستقیماً بدست فاطمه (ع) دختر پیغمبر  
میرسیده است و موقعیت وی چنانکه نوشتیم نزد همه مسلمانان  
بزرگ و مورد تجلیل بوده است .

همه این عوامل ابوبکر را وادار کرد که ملک مسلم دختر  
پیغمبر را از چنگ وی گرفته و ضمیمه بیت المال کند تا دیگر  
بنی هاشم نتوانند با مرکز خلافت مخالفت کنند و بر اثر تنگدستی  
و فشار معیشت تسلیم شوند .

## شکایت به جمع عمومی

آنروز مسلمانان، مرکز اجتماعی جز  
مسجد نداشتند. دادخواهی، دادستانی

ابلاغ احکام، شوری، و بالاخره مرکز اتخاذ هر گونه تصمیم  
اجتماعی در مسجد بود. در مسجد پیغمبر طبقه اشراف و پست  
مدینه حاضر میشد و هر کس شکایتی از کسی و یا ادعائی بر او داشت  
که طرف بدان اعتنا نمیکرد به مسجد می آمد و در جمع عمومی  
مسلمانان سخنان خود را میگفت و توجه مسلمانان را بگفته  
خویش جلب میکرد.

اها انتهایی که یکی پس از دیگری بدختر پیغمبر وارد  
شد سبب گردید که او نیز شکایت خود را به جمع همگانی  
مسلمانان تقدیم دارد و از ظلم و تعدی حکومت جدید  
شکایت کند.

و ای باید متوجه بود که آنچه فاطمه آنروز می خواسته  
است در جمع همگانی طرح کند نه تنها مدافعه از حق شخصی  
خود و شکایت از تصرف فداك بوده است این تصور، مولود  
فکر کوتاهی است که هنوز بعظمت این خانواده بی نبرده است.  
اگر منظور فاطمه فقط استرداد فداك بوده و هدفی جز منافع

مادی نداشت چطور موقمی که ابو سفیان بكمك علی آمد و خواست ویرا علیه ابو بکر تحریک کند و او نپذیرفت ، بشوهر خویش اعتراض نکرد و چرا در ضمن خطابه خود پیوسته حکومت و طرفداران او را از خطر انقلاب و شورش میترساند با آن که در آنوقت نه علی و نه فاطمه یاورانی نداشتند که در مقابل حکومت قیام کنند .

فاطمه از این نطق آتشین نظر مهم تر و دقیق تری داشت او بزرگ تر از این است که بمردم شکایت کرده و از آن ها دادخواهی کند که چرا نان و خورش بچه های وی را گرفته اند !!

فاطمه میخواست بمردم آنروز بگوید که شما در پناه اسلام و در نتیجه بزرگ شمردن دستورهای آن ، اذلت دهائی یافته و باین مقام رسیدید که دنیا را متوجه خود ساختید و اگر پشت پا بدین دستور پیغمبر بزنید دیگران نیز در شما طمع میکنند . وقتی مردم فهمیدند که میتوان بسا همۀ سفارشات پیغمبر درباره دخترش خانه او را طعمۀ آتش کرد و اموال وی را بتصرف آورده از دیگران چه باکی دارند .

وقتی مردم بفهمند یاران دیرین پیغمبر و سابقان در اسلام پشت پا بحکم خدا زده و برای رسیدن بکرسی پادشاهی از هیچ عملی خودداری نمیکند ؛ پیش خود خواهند گفت ، نه خدائی بوده است ، نه دینی و بلکه حکومت بوده و بس و اگر این فکر مسموم در دماغ راه یافت کاخ سعادت مسلمانان بلرزه درمی آید و بنیان خلافت سست شده و ریشه تمدن اجتماع میخشکد و مسلمانان دو باره به همان حال توحش و بربریت افتاده و پس از مدتی آقائی و عزت بخاک مذلت خواهند نشست این نتیجه قهری بی اعتنائی هر هیئت حاکمه ای نسبت

بقوانین مملکت میباشد. وقتی ملت ببیند قانون در نظر رؤسا و رجال ما فوق جز عبارت جامد و الفاظ متقوش نیست، کجا برای قانون ارزش قائل خواهد شد و چه وقت رفتار و کردار خود را با آن خواهد سنجید؟ بلکه او نیز از موقعیت سوء استفاده کرده و بفکر آزدن زیر دست خود میافتد آنگاه در نتیجه غفلت در اجرای يك حکم كوچك اجتماع بزرگی در مسیر فنا و اضحلال قرار میگیرد

آنروز فاطمه (ع) میخواست با ابو بکر و عمر و مسلمانان دیگر تذکر دهد که برای نفع شخصی منافقین و مخالفین را نسبت بخود و احکام دین گستاخ نکنند و با پشت پا زدن بگفتار پیغمبر دشمن را چیره نسازند، این بود که چادر پوشید و بهمراهی چند تن از زنان و خویشاوندش بمسجد آمد ابو بکر با عده زیادی از مهاجر و انصار در مسجد بودند، که فاطمه وارد شد نخست پرده ای بین وی و مردم کشیدند؛ آنگاه فاطمه پیش از آنکه نطق خود را افتتاح کند ناله ای از دل کشید که بر اثر آن مردم بگریه افتاده و مجلس را نشننجی سخت فرا گرفت.

فاطمه اندکی ساکت شد تا جوش و خروش حضار آرام گرفت و همه مردم تخفیف یافت، آنگاه شروع بصحبت کرد. خدا را سپاسگزاری کرد که بر بندگانش نعمت بیکران داده و گیتی را بی هیچ آفریده و بر پدرش درود فرستاد که خدا او را برگزید و بر اهلنمائی مردم مأمور ساخت.

سپس گفت مردم! بدانید من فاطمه دختر محمد از نو میگویم و بر آنچه میگویم بینا هستم، بیسوده نمی گویم و بیجا رفتار نمیکنم.

لقد جائکم رسول من اللهکم عزیز علیہ ما عنتم

حریص ، علیکم بالؤمنین رؤف رحیم .  
آن پیغمبر پدر من است نه پدر شما . برادر پسر عموی  
من است نه پسر عموی مردان شما .

محمد (ص) حق پیغمبری را ادا کرد ، سر پیچان  
را بیم داد و از راهی که کفار و مشرکین پیش گرفته بودند  
رخ بر تافت و سرهای آنها را کوفت .

مردم را با منطلق قوی و اندرزهای سودمند بخدا شناسایی  
و حق پرستی خواند . آنقدر گلوی مشرکین را فشرد و بهنهار  
درهم شکست تا شب تاریک کفر ، رخت بر بست و صبح درخشان  
اسلام پدید گردید ، تا وقتی که پرده از چهره حقیقت بکنار  
رفت و پیشوای دین بسخن آمده و زبان شیاطین گنگ شد  
تا اینکه بر سراسر منطقه کفر ، کلمه لا اله الا الله حکومت کرد .  
مردم! شما بر کنار مفاکی جا گرفته ، طعمه هر طمع  
خوار و مزه هر آشامنده و شراره ای بی دوام و لگد کوب  
طوایف بودید .

از گودالهایی که بآب باران و شاش شتران پر شده بود  
مینوشیدید گیاه بیابان و برک درختان را میخوردید ، پست  
و زبون بودید . اطرافیان بر شما چیره شده همچون  
صیدتان میر بودند .

بس از اینهمه سختیها که کشیدید و شکنجه ها که دیدید  
خدا شما را بدست محمد (ص) از بدبختی نجات داد محمد (ص)  
بردزدان و گردنکشان عرب دست یافت ، هر گاه آنها آتش  
جنگ افروختند خدا خاموشش ساخت و گاهی که گردنفرازی  
سر برداشت یا مشرکی بطغیان بر خواست محمد (ص) علی  
را بر کوبی او فرستاد . علی هم تا سر و مغزش را با مشت  
نکوفت دست از وی برداشت و تا آتش کینه او را با آب شمشیر

خاموش نکرد بجای خود نشست .

شما در خوشی و آسودگی غرق شده ، شاد و خندان  
بسر میبردید و علمی را میدیدید که در راه خدا و برای خوشنودی  
پروردگار هر رنج و سختی را بر خود هموار میدارد .

همینکه خدا محمد را بجایگاه پیغمبران خواند و او  
را نزد خود برد : کینه های پنهان آشکار شد تا جائیکه جامه  
دین فرسوده گشت و میدان بدست گمراهان افتاده رشته گفتار  
را فرومایه ها بدست گرفتند و پیروان دنیا نغمه های ناهنجار را  
سرداده ، دم را از چپ و راست به حرکت در آوردند  
در اینوقت شیطان که انتظار فرصت میبرد گردن افراشته  
و شما را بطرف خود خواند ، شما نیز دعوتش را پذیرفته و فریب  
وی را خوردید .

شما را جنبش داد ، شما هم چالاک و چابک جنبید پسند  
و از شما خواست که خشمگین شوید شما نیز خشمناک گشتید  
شتی را که از شما نبود داغ زدید ؛ و در آبشغور  
دیگران فروود آمدید ؛ « یعنی خلافت را بناحق گرفتید » با  
اینکه هنوز عهدتان با پیغمبر نزدیک است و زخم دل ما بهبودی  
نیافته و چرا حتمان سر بهم نهاده همه این زشت کاری را  
مرتکب شدید .

گمان میکنید ؛ برای جلوگیری از فتنه و اختلاف کلمه  
باچنان سرعت و چابکی بتعیین خلیفه اقدام کردید .. آگاه  
باشید که خود را در فتنه انداختید و آتش دوزخ شما را فرا  
خواهد گرفت .

آوه ... ! چطور شده ... در چه حالید ... خیال کجرا دارید  
... کتاب خدا میان شماست امر و نهی آن معلوم است دستور  
هایش هویدا است . آیا بقرآن پشت پامیز نید ؟ آیا برخلاف قرآن  
حکم مینمائید ؟ این نعل و اژگون زدن برای مردم ستمکار بد است .

هر کس دینی جز اسلام بپذیرد از او قبول نمیشود و در آنجهان از زیانکاران است این اندازه درنگ نکردید، که این حیوان رمیده آرام شود (۱)

حق را باطل و باطل را حق جلوه دادید کره را با شیر مخلوط کردید، ما بر این مصیبت که مانند کارد تیزی صدمه میزند صبر میکنیم.

شما گمان میکنید ما از محمد (ص) ارث نمیبریم چه حکمی!! مگر بقانون جاهلیت حکم میکنید.

برای کسانی که ایمان آورده و یقین داشته باشند چه

۱- در سالهای آخر زندگانی پیغمبر (ص) دسته‌های کوچک و بزرگی از داخل و خارج مدینه چشم طمع به حکومت اسلامی دوخته و خیال‌های خامی در سر میپختند. قبایل بسیاری نیز که اجرای مقررات اسلام را بزیان مالی و یا مقامی خود میدانستند پیوسته، منتظر فرصت بوده و لذا پس از مرگ پیغمبر بسیاری از دادن زکوة که يك نوع باج حساب میشد خود داری کردند و چندان نیز به پیغمبری برخاستند و بطور کلی در مردم سست ایمان يك نوع رمیدگی پیدا شده بود و هر گاه مرکز خلافت نیز دستخوش اغراض شخصی و ریاست طلبی میگشت احکام اسلام علناً پایمال میشد و در بین یاغیان و مخالفین که تازه سر برداشته بودند انعکاس بدی داشت. اینجاست که اثر سوء شتابزدگی کارگردانهای سقیفه را خاطر نشان ساخته و آنها را بگردار زشتشان سرزنش میکند و میگوید شما لا اقل صبر میکردید، آنها که از دین رمیده اند رام شوند سپس خودتان این خلاف قانونها را مرتکب میشدید نه اینکه با رفتار برخلاف دین خود آنها را بیشتر جری کنید.



کسی بهتر از خدا حکم میکند؟ (۱)

پسر ابی قحافه! تو از پدرت ارث میبری ولی من از پدرم ارث نمیبرم! (۲)

بسیار خوب پسر ابی قحافه! حالا فدک مانند شتر مهار کرده و پالان شده بتو ارزانی باد ولی روز رستاخیز تو را ملاقات میکند، آنروز خدا بهترین داور و محمد(ص) نیکوترین پیشواست.

اینجا فاطمه از شدت سوز و گداز بروی قبر پدر افتاد و با گفتن دو شعر رنج خویش را با پدر مهربان در

۱- بر کسی که تا اندازه ای دقیق بوده و در گفتار فاطمه (ع) تأمل کند کاملاً معلوم میشود که تأثر دختر پیغمبر بیشتر از تغییر نامشروعی بوده است، که خلیفه جدید در قانون ارث داده و موجب میشد دوباره کردار شوم دوره سیاه جاهلیت تجدید گردیده و مردم رفتار خلیفه را سرمشق قرار دهند و دختران را از ارث بردن محروم سازند.

اگرچه ابوبکر روایتی را از محمد(ص) نقل میکرد که او فرموده است «ما پیمران ارث نمیگذاریم» ولی مسلماً این اقدام در اذهان عمومی اثر دیگری میبخشید یعنی همان عقیده کهنه و فرسوده ای را که در مغز عده ای باقی بود زنده میساخت این نیز يك نکته حساسی است که در نطق پر مغز و آتشین فاطمه(ع) نهفته است.

۲- اینجا اشاره میکند که در دین اسلام دخترها نیز ارث میبرند و محرومیت دختر از ارث کار عربهای پیش از اسلام است.

میان نهاد :

پس از تو مصیبتها و سختیهای بود  
اگر تو حاضر بودی دشواریها زیاد نمیشد  
ما تو را از دست دادیم

همچنانکه باران درشت از زمین گرفته شود  
یاران تو باما از درمکر درآمدند، گواه باش و از نظر  
دور مدار (۱) اگر چه از شنیدن این خطبه آتشین زن و مرد  
بسختی گریان شده بودند ولی فاطمه (ع) اندکی پس از این  
نطق دوباره انصار را مخاطب ساخته و گفت :

ای جوانان ! ای پشتیبانان دین ! ای نگهبانان اسلام  
چرا در یاری من سستی میکنید ؟ چرا بمن کمک نمیکناید ؟  
چرا در حقم کوتاهی میکنید ؟ پدرم نگفت احترام مرد را  
بفرزندان او حفظ کنید ؟ چه زود فتنه پیا کردید ! چه شتاب زده  
پیروی هوی و هوس را نمودید ! پیغمبرتان حالا مرد و شما باین  
زودی دینش را لگد کوب نمودید ؟ ملتفت باشید ! قسم بجان  
زهرامرك محمد (ص) بسیار دردناك است این شكاف هر آن  
گشاده تر و این گشادگی هر آن سهمناك تر میشود (۲)  
زمین بمرگ محمد تاريك گردید . كوهها متزلزل شد

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد ج ۴ ص ۹۳ اعلام  
النساء ص ۱۲۰۷ و ص ۱۲۰۹ . بلاغات النساء ص ۱۳ بحار الانوار  
ج ۱۰ احتجاج طبرسی .

۲- در اینجا نیز مردم را از پراكنندگی بیم میدهد مبادا  
شمن باز از موقع استفاده كند .

کاخ آرزو فرو ریخت (۱).

پس از محمد (ص) خانواده او خوارشده ، احترام آنها از بین رفت ، حدودشان شکسته گردید .

این مصیبتی است که خدا در قرآن از آن خبر داده و محمد ( ص ) هم پیش از مرگش شما را مطلع ساخت خدا میگوید :

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل اقلبتم علی اعقابکم و من یقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سیجزی الله الشاکرین

پس آن قبیله! «قبیله نام زنی است که مادر نخستین انصار و قبیائل اوس و خزرج است» میراث پدر را از من بگیرند و شما پیش روی من هستید؟ بانگ دادخواهی مرا میشنوید.

۱- ایجاد وحدت حقیقی و تساوی بین افراد مسلمان و برهم زدن امتیازات بوج که در نظر (محمد) بود بمنزله اولین سنگ کاخ سعادت مسلمانان محسوب میشد ولی افسوس که منفعت پرستان حفظ ریاست خود را بر همه چیز مقدم داشتند و برای طبقه اشراف برتری های مخصوصی قائل شدند بیست و سه سال این روش زشت ادامه داشت . در سال سی و پنجم هجری هنگامی که علی خواست همان مساوات حقیقی را که در زمان محمد (ص) بود از نو برقرار سازد و بیت المال را بر همه یکسان تقسیم کرد سر و صدا بلند شد و اشراف و گردن کلفتها مانند طلحه و زبیر مخالف شدند . بعد از این سیره زشت بین مسلمانان کار عادی محسوب میشد که در همان جلسه مرد پارسائی مانند سهل بن حنیف با اعتراض برخاست و به علی (ع) گفت : این مردی که تو او را با من بیک چشم مینگری و بمن و او یک اندازه بهره میدهند تادیشب غلام من بود .

مر او امیکندارید ؟! در صورتیکه سپاه دارید، تجهیزات دارید، خانه دارید، پسر دارید، خدای شما را برگزیده است. چقدر با عرب جنگیدید، چقدر خود را بسختیها و مشقتها افکندید ! چقدر بامشکلات و روبرو شدید تا آسیای اسلام را بگردش انداختید، تا آتش جنگ فرونشست، تاجوش و خروش کفر ساکت شد، تاهرج و تاهرج و مرج تخفیف یافت و ریشه دین محکم گشت.

آیا پس از اینهمه پیشروی عقب نشینی کردید ؟ و پس از سختگیری سست شدید ؟ با این همه نیرومندی از مردمی که دین را زیر پا نهاده و ایمان را بازیچه خود ساخته اند ترسیدید !

بکشید پیشروان کفر را چون آنها ایمان ندارند شاید باز گردند میبینم به تن آسائی گرائیده و بخوشی خو گرفته اید. آنچه را فهمیده انکار کردید و آن را که آشامیده بودید بیرون ریختید. اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوند خدا از همه پشیمان است.

من گفتنی ها را گفتم، من میدانم شما زبون شده اید، من میدانم سستی فراتان گرفته، من میدانم ایمان شما ضعیف شده، حالا فدای آرام و فرمانبردار بگیرد ولی این نشک همیشه بدامان شما چسبیده است تا شما را با آتش خدا بکشاند، آتشی که دلها را فرامیگیرد خدا بر آنچه می کنید نگرانست و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

خطبه فاطمه در اینجا پایان مییابد. بعضی از دانشمندان عبارت را بیشتر از این مقدار نوشته اند ولی این اندازه در کتابهای دوتیره (شیعه و سنی) متفقا موجود است که البته

در باره ای کلمات اختلاف دارند.

در تمام این خطبه سخنی از حق شخصی نیست آنچاهم که نام فدک را بزبان میآورد نظرش به پامال ساختن حکم قرآن است ، حکم ارث دختر ، که ابوبکر با حدیثی که خود گوینده اش بود میگفت : فاطمه از پدر ارث نمیبرد چون پیغمبر گفته است : ما پیغمبران ارث نمیگذاریم فاطمه تمام شکرش متوجه تغییری بود که در احکام اسلام وارد میشود امروز حق مالکیت شخصی را بالنسبه بدختر پیغمبر لغو میکنند فردا بدعتی دیگر پدید میشود و کم کم دشمنان دین که منتظر فرصتند سر بر میدارند .

این بود هدف بزرگی که فاطمه (ع) از نطق آتشین خود داشت والبته غیر از او هیچکس نتوانست در مجمع عمومی در حضور خلیفه و طرفداران او که خود را برای مقاومت های شدیدی در برابر مخالفین حاضر کرده بودند اینطور حقایق را آشکار کند و مردم بگوید که اینها اسلام را نفهمیده و دین را باز بچه خود ساخته و هدفی جز پادشاهی ندارند .

همچنانکه روز گار بتدریج گفته های آنروز زهرا را ثابت کرد و وقتی نوبت خلافت بعثمان رسید مقدمات امپراتوری آغاز شد و اسلام را که ابتدا یک آئینی بمنظور پرورش افکار و تربیت عمومی و درس توحید بود به سلطنتی مستبدانه و جابروانه تبدیل نمودند اینجاست که فاطمه (ع) میگوید : شما میگوئید از بیم فتنه با چنان سرعتی در سقیفه جمع شده و نقشه خلافت را اجرا کردید ، ولی اشتباه میکنید امروز روز اول بدبختی شماست .

همینکه زهرا (ع) خطبه جانگداز خود را پایان داد

و مردم را از عواقب وخیم دین شکنی و حق کشی ترسانید ، مهاجر و انصار با شتاب خود پی بردند ، گوئی در خواب گرانی رفته بودند و اکنون بیدار شده و خود را در مقابل کار انجام شده ای می بینند .

گریه ها شدید شده ، همه و جنجال فضای مسجد را پر نموده ، حضار همه از این پیش آمد متأثر بودند شاید در آنوقت خدمات محمد (ص) را بنظر آورده و سختیهای را که در راه هدایت و ارشادشان متحمل شده بود یاد آور میشدند .

سخنان فاطمه خاطرات تلخ دوره جاهلیت را يك لحظه دیگر بیاد آنها آورده و متوجه شدند ، چنانکه فاطمه (ع) میگوید ، روزی طعمه هر صیاد و مزه هر آشامنده میبودند ، دشمنان بر آنها چیره شده همچون بازی که بشکار خود پنجه بند نماید آنها را صید میکردند ، ولی محمد (ص) با کوشش های فراوان از بدبختی و زبردستی و زبونگی نجاتشان داد .

شاید نطق فاطمه آنها را بیاد محمد (ص) و سفارشهای وی درباره دختر و پسر عمش انداخت ؛ بخصوص آنجا که فاطمه (ع) ابوبکر را مخاطب ساخته و گفت: پسر ابی قحافه تو از پدرت ارث میبری و من از پدرم ارث نمیبرم چه افتراقی !!  
یا آنجا که بمسلمانان طعنه زده و گفت: شما از ترس فتنه در سقیفه جمع شده و با ابوبکر بیعت کردید ولی بدست خود ایجاد فتنه نمودید .

تشنج جلسه ، انقلاب روحی حضار ، ایستادن دختر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار ، ممکن بود بدنبال این سخنرانی حوادث تازه ای اتفاق بیفتد ، احتمال میرفت یاران پیغمبر تغییر

رای داده و برخلیفه جدید بشورند ولی ابوبکر ابدأ خود را  
نباخت و از میدان بدر نرفت همینکه سخنان فاطمه پایان یافت  
رشته بیان را بدست گرفته و گفت :

دختر پیغمبر پدرت بر مسلمانان رحمت و بر کفار عذاب  
بود، شوهرت او را در تمام سختیها کمک کرد و با او مساوات  
و مساعدت کرد. هر مرد پاکنهادی شما را دوست میدارد و  
بجز بدنهاد، بسا شما دشمنی نمیکند. شما خانواده پیغمبرید ،  
خانواده برگزیده و پاکیزه هستید، شما راه خیر را بمان نشان  
دادید. شما اینده که ما را بسوی بهشت میبرید .

توای دختر پیغمبر ! توای بهترین زنان ، در گرفتار خود  
راستگویی، عقل و دانش تو معلوم است، کسی تو را دروغگو  
نمیداند و مالت را از دستت نمیگیرد .

بخدا من پیروی پدرت را نمودم ، من بدستور او رفتار  
کردم (قافله سالار بقافله دروغ نمیگوید) من خدا را شاهد  
میگیرم ، از پیغمبر شنیدم میگفت :

ما پیغمبران طلا، نقره، خانه ، میراث نمیگذاریم. میراث ما  
دانش ، پیغمبری ، کتاب آسمانی است ، هر چه از ما باقی بماند  
آنکه پس از ما سر رشته کار را بدست میگیرد برای خود و به  
صلاح دید خود بهر مصرفی که بخواهد میرساند.

من آنچه تعویّل گرفتم به صرف اسلحه و اسب و تجهیزات  
میرسانم، که مسلمانان با کفار بجنگند و سرکشان را باطاعت  
خود در آورند من به تنهایی در این کار اقدام نکردم، بلکه  
مسلمانها نیز چنین صلاح دیدند این حال من است که میبینی،  
من هر چه دارم مال تو و در اختیار تو است نه کسی را بر تو ترجیح  
میدهم ، نه برای دیگری ذخیره میکنم تو سیده امت پدرت

هستی ! نه از حقوق کاسته میشود نه، حق گرفته خواهد شد. تو در آنچه من در دست دارم و مالک آن هستم اختیار مطلق داری، ولی آیا راضی میشوی، من بآبدرت مخالفت کنم و بحکم اورفتار نکنم.



خوب در این گفتار دقت کنید و جملات آنرا بخاطر بسیارید و این کلمات را که پاسخ اعتراض فاطمه می باشد با خطبه زهرا و آنچه او در صدد تذکر آن بوده تطبیق نمائید بخوبی معلوم میشود. ابوبکر برخلاف آنچه درباره او شایع است، که : مرد ساده و نرم و رقیق القلب بوده است، فکری دقیق داشته و موانع را بخوبی تشخیص میداده و از نادانی و عاطفه مردم حداکثر استفاده را نموده. چنانکه گفتیم هدف اصلی فاطمه از نطق خود، دو موضوع بود : یکی مسئله انتخاب خلیفه و اجتماع سقیفه بنی ساعده و دیگری منع دختر پیغمبر از ارث ولی ابو بکر با همین جملات مختصر بطوری اذهان را تغییر داده و دعوی فاطمه را وارونه قلمداد، که اگر وی اندکی بیشتر در ادعای خود با فشاری میکرد حضار سا و مخالفت مینمودند ابوبکر بمردم فهماند. فاطمه میخواهد پولی را که بناست بمصرف جهاد با کفار برسد برای خودش بگیرد، در صورتیکه این مال اختصاص به پیغمبر نداشته و بایستی در مصالح عامه مسلمانان صرف شود. پس برگشت ادعای فاطمه باین است که جهاد و جنگ با کفار و تنبیه سرکشان تعطیل شود و بودجه اینکار بمصرف شخصی او برسد !!

و باز نکته دیگر را که در سخنان خود گنجانید این بود که من در این صلاحدید تنها برای خودم اکتفا نکردم بلکه



مجمع همگانی نیز با این تصمیم موافقت کرد. این يك زورنگی بود که بخرج داد زیر احضار، پس از این مقدمه نمیتوانستند ادعای او را تکذیب کنند والا آنها هم جزء مخالفین با مصالح عامه مسلمانان محسوب میشدند !! فاطمه «ع» برای اینکه این اشتباه را از، خاطر مردم برطرف سازد، دوباره رشته سخن را بدست گرفت و گفت: پدرم از حکم قرآن تجاوز نکرد. شما پس از وی باو دروغ میبندید مگر قرآن نمیگوید: سلیمان از داود میراث برد؟ مگر حکم ارث دختر و پسر را معین نکرده.

ابو بکر این اعتراض را نشنیده گرفت و گفت: تو درست میگوئی پدرت از حکم قرآن تجاوز ننموده ولی آخر این مسلمانها رشته خلافت را بگردن من انداختند و من بمصاحف دید آنها کار کردم. من از خودم چیزی نیاورده ام آنها گواه من هستند.

زهر «ع» باز حضار را مخاطب ساخته و بآنها گفت: شما چرا قرآن را نفهمیده؟ و چشم و گوش بسته باین کار زشت دست زدید؟ اگر پرده بالا رفت میفهمید چه بار سنگین و پر مسئولیتی را بدوش گرفته اید؟ اینجا ابن ابی الحدید پاسخ ابو بکر را عبارتی دیگر نوشته او مینویسد ابو بکر گفت: تو سخن گفتی و بجا گفتی آنگاه خشمگین شده، بیهوده گوئی آغاز نمودی خدا ما و تو را پیامرزد من اسب و نعلین پدرت را به علی دادم، اما در مورد بقیه، از پدرت شنیدم می گفت: ما گروه پیغمبران ارث نمیگذاریم، میراث ما دانش و حکمت است من بدستور پدرت رفتار نمودم (۱۶)

و باز اضافه کرد که این زمین ملك پیغمبر نبوده و بهمه مسلمانها تعلق دارد مدتی دردست پیغمبر بود حالا که او نیست خلیفه وقت باید حقوق مسلمانها را حفظ کند» ۱

اگر این جملات گفته ابوبکر است ، غرضش این بوده که دیک طمع حضار را بجوش بیاورد بامید اینکه آنها هم از این نمده کلاهی ببرند و از مساعدت با «فاطمه ع» خودداری نمایند .

و گویا بهمین ملاحظه فاطمه «ع» پس از پایان سخنان ابوبکر به حال تعرض جلسه راترك کرده و بخانه رفت زیرا بر فرض هم که باز مطالبی می گفت پاسخهای وارونه ای میشنید ، تا اینکه نقشه ها بخوبی عمل شد .

و احتیاج بایراد نطق دیگری از طرف خلیفه نبود ولی باز ابن ابی الحدید ، خطبه ای را از خلیفه «در همان روز» نقل میکند که اگر راستی گفته او باشد معلوم میشود خلیفه پس از از این موفقیت تصمیم گرفته است مخالفین خود را کاملاً مرعوب نموده و روزنه استیضاح های بعدی را مسدود سازد .

میگوید : ابوبکر چون خطبه فاطمه را شنید بسیار عصبانی شد و بمنبر رفت و گفت : مردم ! چرا بسخن هر کس گوش میدهید اگر در زمان پیغمبر این صحبتها درین بوده ، هر کس شنیده بگوید ، و هر که حضور داشته حرف بزند او «علی» مانند رو باهی است که شاهدش دمش میباشد . او مردی آشوب طلب است ، میخواهد ، از نو فتنه خوابیده را بیدار کند از ضعف کمک میخواهد ، از زنان یاری میطلبد ، او مانند

ام طحال (۱) ناپاراسائی را از هر چیز بیشتر دوست میدارد  
من اگر میخواستم بگویم میگفتم و اگر میگفتم اسرار را افاش  
میکردم ولی تا وقتی که با من کاری ندارند ساکت «۲»  
ابن ابی الحدید میگوید: من وقتی این کلمات را از نقیب  
خود جعفر بن یحیی بصری شنیدم گفتم ابوبکر به که گوشه میزند  
گفت: گوشه نمیزند پوست کنده میگوید!

— اگر اینطور واضح بود نمیپرسیدم!

— به علی بن ابیطالب!

— روی همه این پر خاشها به علی است؟!

— بله پسر جان پادشاهی است!

— انصاری چه گفتند؟!

— اسم علی را بردند ابوبکر ترسید شورش بر پا شود

آنها را منع کرد «۳»

باز ابن ابی الحدید در جای دیگر کتاب «۴» میگوید:

از علی بن فارقی مدرس مدرسه غریبی بغداد پرسیدم ابوبکر

فاطمه را راستگو میدانست؟!

— بله!

— چرا فدک را باو نداد؟

اگر فدک را باو میداد فردا گریبانش را گرفته خلافت

را برای شوهرش مطالبه میکرد. ابوبکر هم چون راستگوئی

او را تصدیق کرده بود ناچار می شد بپذیرد و دست از

خلافت بکشد.

۱ - زنی است که در جاهلیت بزنا کاری معروف بود

۲ - شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۸۰

۳ - شرح نهج البلاغه جلد ۴

۴ - شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۷۰

### در بستر بیماری

پس از اینکه فاطمه «ع» از مذاکرات

خود در مجمع همگانی نتیجه نگرفت و جلسه را بحالت تعرض ترك كرد ، بخانه رفت .

بعضی نوشته اند ، از شدت تأثیری که باودست داده بود بشوهرش گفت :

ایسر ابوطالب ! چه مانند کودکی که در شکم مادر نهفته است خود را پنهان ساخته و همچون متهم در خانه نهسته ای !

بازهای شکاری را سرشکستی ولی پرمهرغ بی بالی تو را شکست داد .

ایسر ابی قحافه ! ملکی را که پدرم بمن داده ، از کفم بیرون میاورد و نان و خورش فرزندم را میگیرد .

آشکارا بامن دشمنی کرد و دانستم که در کینه توزی بامن سخت استوار است . طوری صحبت کرد ، که مهاجرو انصار از من یاری نکرده چشم فرو خوابانیدند . نه جلو گیری هست نه بلا گردانی ، خشمناك بیرون رفتم و شکست خورده برگشتم توهم از آنروز که مقام خود را وا گذاشتی ، خویش را ذلیل کردی . تو گرگان را درهم شکستی ولی پشه ها در همت شکستند .

من از گفتن خودداری نکردم و بیهوده نگفتم ، ولی چکنم که قدرت و توانائی ندارم . کاش پیش از این حادثه مرده

بودم . در هر حال خدا عذرخواه من نزد تو است .  
وای بر من ، پشیمانم مرد و بازویم خرد شد . به پدرم شکایت  
میکنم بخدا تظلم مینمایم .

علی (ع) دلداریش داد و باو گفت : در این سستی و  
کناره گیری مصلحتی است . من از دین رو نگردانده ام و کاری  
را که از دستم بر آید ترك ننموده ام . وای بر تو نیست بر طعنه  
زننده های بر تو است ، اگر نان و خورش میخواهی روزی تو  
بر خداست آنچه در آخرت برای تو آماده شده بهتر است از  
آنچه از تو گرفته اند ، کار را بخدا واگذار فاطمه - خدا برای  
من بس است ، دیگر حرف نمیزنم



عبارات بالا ترجمه گفتاری است که از زبان فاطمه هنگام  
ورودش بخانه نقل نموده اند ولی ما بدلا بلی چند نمیتوانیم این مطلب  
را بپذیریم « و معتقدیم که یا این سخنان ابداً در بین نبوده و یا  
گفته دختر پیغمبر در لباس عبارت نویسنده « هر کس بوده » در  
آمده است .

آنچه ما را در پذیرفتن این داستان دچار تردید  
میسازد عبارتست از :

۱ - اینکه در چند جا فاطمه علی را سرزنش نموده  
است مخصوصاً آنجا که میگوید « چه مانند کودک در شکم  
مادر نهفته است خود را پنهان ساخته و همچون متهم در خانه  
نشسته ای » صریحاً بوی اعتراض میکند .

در صورتیکه فاطمه (ع) آنوقت که پدرش زنده بود  
بشوهرش ایرادی نگرفت و چیزی از او نمیخواست تا خودش

میاورد (۱) اکنون که علی امام وقت و جانشین محمد (ص) است چگونه ممکن است دختر پیغمبر باین سختی باو اعتراض کرده و باین تندی باوی سخن بگوید، اگر چه بعدهم از او عذرخواهی بکند.

۲- آنجا که میگوید «من از گفتن خودداری نکردم و بیهوده نگفتم علی (ع) را متهم میکند که از مطالبه حق خود داری کرده و مخصوصا در این قسمت «هم آنروز که مقام خود را وا گذاشتی خویش را ذلیل نمودی» تصریح مینماید که علی (ع) مسامحه کرده و بعد علی (ع) در پاسخ او میگوید «من از دین و نوگردانده ام و کاری را که از دستم برمیاید ترک ننموده ام، مگر فاطمه از علی بیگانه بود، مگر او از وصیتهای پیغمبر خبر نداشت؟ مگر نمیدانست در خانه نشینی علی مصلحتی است؟ مگر نمیدانست علی (ع) برای حفظ دین مقدس اسلام و جلوگیری از اختلاف کلمه از مطالبه حق خود سساکت شده است؟ بادانستن این مطالب چطور ممکن است بر او اعتراض نماید.

۳ - چنانکه سابقا نوشتیم منظور اصلی فاطمه از این سخنرانی رفع توهمی بود که شاید از دوره سیاه جاهلیت مانده و دختران را از ارث محروم مینمودند، وی خواست مردم را از اشتباه بیرون آورده و بآنها بفهماند، حکم خدا تغییر نکرده و پیغمبر برخلاف قرآن دستور نداده و لسی ابو بکر بدخواه خود از زبان او نقل میکند که: پیمبران ارث نمیگذارند او هیچوقت چشم طمع به درآمد فدک نداشت و اصلا نمیتوان پذیرفت که دختر پیغمبر در مجمع عمومی مسلمانان

از گرسنگی خود و بچه‌پایش شکایت کند و فدک را برای نان و خورش فرزندانش بطلبد .

خانواده‌ای که مردم را در بینوائی بخدا پشت گرمی داده و روزی ده جهانیان را خدا میداند چطور ممکن است در این پیش آمد فقط بخاطر ارتزاق روزانه متأسف شده و بگویند :

پسرایی قحطافه نان و خورش فرزندانم را میگیرد ؛  
و علی (ع) هم در پاسخ او بگوید : اگر نان و خورش میخواهی  
روزی تو بر خداست مگر خود فاطمه (ع) اینرا نمیدانست .

۴ - سبک عبارت اینجا با سبک خطبه‌های فاطمه (ع)  
در مسجد تفاوت بسیار دارد .

با اینکه در آنجا قصد سخنرانی داشته و مخصوصاً  
سخنران بلیغ سعی دارد عبارات و تشبیهات و استعارات مناسب  
را بکار ببرد . معیناً آنقدر که در این چند سطر تصنع بکار  
رفته در خطبه ، مشاهده نمیشود

هنگامیکه فاطمه (ع) از مسجد بخانه آمده دل آزرده  
بوده و بر فرض که میخواسته است با شوهرش حرفی بزنند  
غرضش در دل کردن بوده نه خطابه خواندن و با سجع و قافیه  
صحبت کردن .

مرتبه و جلال و دانش و کمال فاطمه فوق آن بوده است  
که برای عبارتی فکر کند تا جمله متناسب و بلیغی بگوید  
ولی موقع هم نباید اقتضا داشته باشد آیا فاطمه (ع)  
میخواسته است قوت منطق و قدرت سخنرانی خود را بر شوهرش  
معلوم نماید ؟ که تا در جملات کوتاه در دل آمیزی  
این اندازه تشبیه و استعاره بکار برده و بگوید : افترست  
الذئاب و افترسك الذباب و یا بگوید : یا بن ایطالب

اشتملت شملة الجنين وقعدت حجرة الظنين . بارعابت  
قافیه را تا آخرین حد نموده و بگوید: نقضت قادمة الاجدل  
فخاتك ريش الاعزل و یا خطاب به علی بگوید: اضرت  
خذلك يوم اضعت خذلك .

بدلائل فوق و مخصوصاً بدلیل ۳ و ۱ انتساب این مقاله  
و سخنرانی فاطمه (ع) مشکوک میشود و خدا داناست که این  
گفتها از دختر پیغمبر باشد یا نه . مسلماً بی اندازه در آرزو  
زهر (ع) متأثر بوده است . این حوادث و مصیبتهای پی در پی  
روح زهر را افسرده ساخته و کم کم در جسمش نیز تأثیر  
نمود و بلکه بگفته دانشمندان و مؤرخین شیعی و شاید از گفته  
این قتیبه و ابن عمید به نیز بتوان پی برد، روزی که نماینده  
ابو بکر بدرخانه اش آمده آسیبهای بدنی نیز باو وارد شده .  
طبری نوشته است : سبب مرك فاطمه (ع) بنا بگفته  
ابو بصیر از امام ششم، آسیب ته شمشیری بوده است که از  
قنفذ غلام عمر دیده و بر اثر آن کودکی هم که در شکم داشته  
سقط شده (۱) .

دردناك تر و مؤثر تر از تمام این مصیبتها مرگ محمد (ص)  
بود که بالاخره دخترش را بستری کرد .

در روزهایی که در بستر خوابیده بود دسته ای از زنان  
مهاجر و انصار برای احوال پرسی بیالینش رفتند و پرسیدند:  
حال دختر پیغمبر چگونه است ؟

فاطمه در پاسخ گفت: می بینم دنیای شما را دوست  
نمیدارم و از زندگانی بشك آمده ام از مردان شما بیزارم .  
آنها را آزمایش کردم ، درویشان را دیدم و دانستم بدرد



نمیخورند از اینرو دورشان انداختم .

چه زشت است شمشیری که دندانها شده و نیزه ای که سست گشته و اندیشه ای که تیره گردیده باشد !

نفس بد اندیش آنها چه چیز زشتی جلوی پایشان نهاد ، خشم خدا بر آنان هموار شد و در عذاب همیشگی جا گرفتند .

من چنبره فدا را بگردنشان انداختم و تنگ غضب خلافت را بر آنها بار نمودم نابود و زشت باد ستمکاران .  
وای بر آنها خلافت را از مرکز ثابت خود ، از پایگاه نبوت ، از فرودگاه جبرئیل بکدام نقطه بردند ؟  
چه زیان آشکاری !!

آنها از علی چه کینه ای در دل داشتند؟ بخدا پر خاش جوئی شان از ضرب شمشیری بود که وی در راه خدا میزد و از خمله های گرانی بود که در راه رضای خدا مینمود .

بخدا اگر علی را در کاریکه محمد (ص) سر رشته آنرا بدستش داده بود ، آزاد می گذاشتند چنان آرام و بی حرکت سیرشان میداد ، که نه سوار زحمت کوفتگی و خستگی ببینند و نه مرکب آزار مهار را احساس کند .

اگر زمام خلافت را به علی میدادند آنها را در آبشخوری صاف و پهنای و سرشاری فرود می آورد ، تا سیر آب شده و از سوز تشنگی و زحمت گرسنگی برهند .

اگر علی رشته کار را بدست گرفته بود ، درهای برکت از آسمان و زمین برویشان گشوده میشد ولی سر پیچی کردند و نگذاشتند و چه زود خدا بکیفر کار زشتشان خواهد رسانید .  
حالا گوش بده ، چند که زنده باشی روزگار بتوشگفتنیها

خواهد نمایاند و حوادث تو را بتعجب خواهد آورد،  
بکدام نوشته تکیه کردند؟! و بکدام ریسمان محکم  
چنگ زدند که مهر را گذاشته کهنتر را گرفتند و سر را نهاده  
بدم چسبیدند؟!۹

ای دماغ آنها بخاک بمالد که میپندارند کار نیک میکنند،  
آنها مفسده جو هستند و خود نمیدانند، وای بر آنها آری  
کسیکه مردم را بشاه راه هدایت میخواند شایسته رهبری است،  
یا آنکه راه نمیداند.

قسم بجان زهر آبی حیوانی که بکمند انداختید آبستن  
شد، اندکی درنگ کنید تا شیرده شود سپس از پستان آن  
خون تازه و مرگ کشنده دوشیده و ظرفهای خود را پر سازید.  
آنوقت است که بیرون باطل زبان میبینند و آیندگان  
از عاقبت کار گذشتگان آگاه میشوند.

مارا از دنیای خود دور سازید ولی خود برای آماج گشتن  
بلا آماده شوید.

مژده باد شمارا !!

بشمیر برنده و فقر عمومی و خود مختاری ستمکاران که  
منافع شمارا با مال ساخته و مردانتان را از دم شمشیر بگذارند.  
چه بدبختی گریبان گیرتان شده؟ ما میخوانیم براه  
راستتان بداریم ولی شما سرپیچی میکنید.

میگویند زنان مهاجر و انصار آنچه از دختر پیغمبر  
شنیده بودند بشوهران خود گفتند و آنها برای عذرخواهی  
بنزد وی رفته گفتند: اگر شوهرت پیش از آنکه کار ابو بکر  
در سقیفه محکم شود با ما وارد مذاکره میشد بجز او با کسی  
بیعت نمیکردیم ولی فاطمه (ع) چون می دانست دروغ میگویند،

گفت: پس از این خطای بزرگ، دیگر عذر شما پذیرفته نیست (۱)

از جمله کسانی که هنگام بیماری فاطمه برای دلجوئی و عذرخواهی نزد او رفتند عمر و ابوبکر بودند این دو نفر پس از تحصیل اجازه وارد شدند. ابتدا ابوبکر گفت:

تو مرا چگونه شخصی میپنداری؟ آیا من با اینکه ترا میشناسم و قدر تو را میدانم حققت را از تو میگیرم؟ و ارثی که از پیغمبر میبری بتو نمیدهم؟ من از بدرت شنیدم میگفت: ما پیغمبران ارث نمیگذاریم هر چه گذاشتیم صدقه است.

فاطمه - اگر سخنی از پدرم بگویم که خودتان آنرا امیدانید بآن رفتار خواهید کرد؟

- بله

- شما را بخدا آیا از پیغمبر شنیدید، خوشنودی فاطمه خوشنودی من است و خشم او خشم من میباشد هر که دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که او را خوشنود نماید، مرا خوشنود نموده و هر که آزرده اش سازد، مرا آزرده؟

- بله! ما این سخن را از پیغمبر شنیده ایم.

- من خدا و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا خشناک ساختید و خشنودم نکرده اید من اگر پیغمبر را ببینم از شما شکایت خواهم کرد.

ابوبکر - فاطمه! من تو را خشناک ساختم؟ من بخدا پناه میبرم «ابوبکر با گریه خارج میشود»

فاطمه - من پس از هر نماز تو را نفرین میکنم! (۱)  
 پس از اینکه ابوبکر با حالت گریه از خانه فاطمه «ع»  
 بیرون آمد با آنهاییکه دورش جمع شده بودند، گفت: هر کسی  
 شبها با خاطر آسوده بخانه برود و با خیال راحت در آغوش  
 همسر خود دراز بکشد، و شما مرا باینحال گذاشته اید، من  
 هرگز به بیعت شما احتیاج ندارم، استعقای مرا بپذیرید!

مردم گفتند: خلیفه! تو از همه داناتری اگر بخواهی  
 اینطور کار کنی، دین پایمال و حکومت دچار ضعف میشود.  
 این سستی که تو نشان میدهی کشور را بهرج و مرج خواهی  
 انداخت (۲)

ابوبکر - بخدا اگر بخاطر جلو گیری از هرج و مرج  
 و گسستن ریسمان دین نبود، پس از آنچه از فاطمه شنیدم حاضر  
 نبودم، يك شب بر مردم حکومت کنم (۳)  
 گویا خلیفه از این پیش آمد بسیار متأثر شده و از اینکه  
 فاطمه دختر پیغمبر ص از وی خوشنود نبوده، آزرده گردیده،  
 بتجدیکه حاضر شده است، دست از خلافت بکشد ولی دلسوزی  
 برای مردم و دین جلو گیرش شده و مردم نیز راضی نمیشدند.  
 ابوبکر استعفا بدهد.

لکن ما از کتاب ابن قتیبۀ دینوری در ذیل همین  
 مذاکرات داستان عجیبی را میخوانیم، که معلوم میشود  
 بر عکس جنبۀ سیاسی خلافت ابوبکر، خیلی قویتر از جنبۀ  
 دینی آن بوده است.

۱- اعلام النساء ص ۱۲۱۵ ج ۲ الامامة والسياسة ص ۲۳

۲- این گفته مردمی است که بفاطمه و علی پیام دادند،  
 اگر زودتر ما را خبر میکردید با ابوبکر بیعت نمیمودیم!

۳- صفحه ۱۰ الامامة و السياسة

## ملاقات سیاسی

چنانکه نوشتیم ابوبکر با مخالفت سخت

علی بن ابیطالب و عباس و بنی هاشم مواجه شده بود در اینوقت مغیره بن شعبه سیاستمدار معروف عصر، با او ملاقات کرده و گفت: صلاح در این است که عباس را ببینی و بهره‌ای از خلافت باو بدهی، باین شرط که بعداً هم دست فرزندانش باشد اگر عباس باشما همکاری کند برعلی و بنی هاشم چیره خواهید شد.

ابوبکر این نظر را پسندید و باتفاق عمرو ابوعبیده جراح بخانه عباس رفتند ابتدا ابوبکر شروع بصحبت کرد گفت:

خدا محمد «ص» را به پیمبری فرستاد و او را بر مؤمنین حکومت داد.

بر ما هم منت گذاشت که وی میان ما اقامت کرد محمد «ص» از جهان رفت و کار مردم را بخودشان واگذار نمود تا يك دل و يك زبان یکنفر را برای حفظ مصلحت خود انتخاب نمایند.

مردم هم مرا بسلطنت انتخاب نموده سر رشته کار را بدستیم دادند، من بحمدالله از کسی نمیترسم. در کار خودم هم درمانده نیستم. خدا مرا کمک خواهد کرد منم بخدا توکل کرده‌ام.

ولی پی در پی چیزهایی می شنوم بعضی ، شمارا سپر خود کرده و از کاری که همه مسلمانان در آن شریک بوده اند انتقاد میکنند . شما خودتان را وجه المصالحه قرار ندهید ، یا با مردم دیگر همکاری کرده و بیعت مرا بپذیرید یا سعی کنید مردم را از بیعت من برگردانید .

ما اینجا آمديم که برای تو سهمی در خلافت قائل شويم بعد از تو هم دست فرزندان باشد . . . آخر ما میدانیم تو عموي پیغمبری « ما مثل مردم دیگر نیستیم » که تو و همکارانت را میشناسند ولی دیگری را انتخاب کردند . آخر پسران عبدالمطلب يك خورده مهلت بدهید « ۱ » پیغمبر همانطور که مال شماست مال ما هم هست .

عمر - آره والله بما بهتر میچسبید ! (۲) ما که اینجا آمده ایم احتیاجی بشما نداریم ولی نمیخواهیم با ما مخالف باشید حالا که مردم کاری کرده اند اگر شما مخالفت کنید کار هم بشما و هم بآنها مشکل میشود . درست فکر کنید بعد جواب بدهید و اگر خیلی میل داشتید بپذیرید « ۲ »

عباس - راست میگوئی خدا محمد (ص) را به پیغمبری فرستاد و او را بر مسلمانان حاکم ساخت . ما هم منت گذاشت که پیغمبر تازنده بود در میان ما اقامت کرد . وقتی پیغمبر از دنیا رفت مردم را بحال خودشان گذاشت که با چشم باز يك دل و يك زبان یکنفر را انتخاب کنند و مردم حق را خلیفه سازند .

۱ - علی رسولکم بنی عبدالمطلب - ۲ - ای والله و احرى

۳ - فانظروا لانفسکم و اما منکم

نه اینکه بمیل و هوس خود کاری انجام دهند .  
 حالا ابو بکر ! اگر تو نظر بنزدیکی بایغمبر ، خلیفه  
 شده ای ! حق ما را گرفته ای . اگر بصلاحدید مؤمنین حکومت  
 یافته ای ما در دادن رأی بر همه مقدمیم و نمی پذیریم و آنگاه  
 بر فرض هم که بانظر مؤمنین باین مقام رسیده باشی مخالفت ما  
 چه عیبی دارد « ۱ » اما آنچه یزی را که میل داری بما بدهی  
 اگر حق تو است ؟ ما نمیخواهیم ، اگر مال مردم است ؟ حق  
 نداری بی اجازه مردم تصرف کنی ، اگر مال ماست حاضر نیستیم  
 نصف حقه مان را بگیریم و نصفش را بپخشیم « ۲ »  
 گفتم پیغمبر همنانطور که مال شماست مال ما هم هست .  
 نه ! پیغمبر درختی بود که ماشاخه آن درختیم و شما هم سایه اش (۳)

۱ - وان كان هذا الامر انما يجب لك يا المؤمنين فما وجب  
 كننا كارهين

۲ - ص ۱۵ و ۱۶ الامامة والسياسة

۳ - نباید تعجب کرد چگونه کسی که برای خشنودی  
 دختر پیغمبر حاضر با استعفا از مقام خود شده است ، کسی که  
 بموجب رأی اکثریت (بگفته خودش) انتخاب گردیده ، حاضر  
 میشود بایک نفر مخالف بسازد تا مخالفین دیگر را از میان بردارد .  
 و نباید تصور کرد که در هر دو مورد قدمی برخلاف  
 دین برداشته ، زیرا من در چند جای جلد دوم جنایات تاریخ  
 نوشتم ؛ برای یک دسته خاص ، بلکه برای اکثر مردم بهترین راه  
 وصول به هدف چسبیدن بدین است و «دین بهترین و برنده ترین  
 حر به ایست که در راه نابودی دین هم میتوان بکار برد» امروز  
 هم يك دسته از رجال ما نمونه کامل همین عده هستند . اینها  
 بقیه پاورقی در صفحه بعد

زمامداران از این ملاقات هم نتوانستند نتیجه مطلوبی بگیرند و عباس حاضر نشد با ابوبکر و یارانش همکاری کند. از طرفی دختر پیغمبر هم چنانکه نوشتیم روی خوش بآنها نشان نداد. اگر نقشه‌ای را که این دو پهلوان کشیده بودند درست اجرا شده بود و میتوانستند دختر پیغمبر را راضی کنند موفقیتی شایان نصیب آنان میشد ولی فاطمه (ع) نه تنها ابوبکر و عمر را در آن مجلس مأیوس کرد، بلکه تا پایان زندگانی این بی‌اعتنائی را در باره آنها ادامه داده و نتوانستند رضایت دختر پیغمبر را جلب کنند. بسیاری از دانشمندان سنی مانند بخاری «۱» و ابن کثیر «۲» و زرقانی «۳» و ابن قتیبه «۴» و ابن سعد «۵» و ابن ابی الحدید «معتزلی» «۶» و سمهودی «۷» مینویسند: تا فاطمه زنده بود، با ابوبکر سخن

بقیه پاورقی از صفحه قبل

قیمت موقع را از دست نمیدهند و نان را بنرخ روز میخورند در مجالس دینی و در حضور پیشوایان مذهبی تظاهر بدین کرده بانگ و اسلاماشان بلند است ولی در میدان سیاست با گفتار و کردار خود تیشه بریشه دین و مذهب میزنند.

بیچاره آن مردم ساده‌ای که باز هم «فاجتنبوا کثیرا من الظن» را در باره این عناصر اعمال نموده و با غفلت عمدی یا سهوی خود در مقابل یک تظاهر خشک، ملت را تسلیم آرزوهای پست و شهوانی این عده بنماید.

۱- صحیح جلد ۵ صفحه ۱۳۹-۲- البدایة و النهایة جلد ۵ صفحه ۲۴۹-۳- شرح المواهب جلد ۷ ص ۸- ۴- الامامة و السياسة ص ۲۳- ۵- طبقات الکبری ص ۱۸ جلد ۸ «در این کتاب نوشته است «فاطمه غضبناک شد» ۶- شرح نهج البلاغه جلد ۴ ص ۸۱- ۷- وفاء الوفاء ص ۱۵۷



نگفت. این مسئله نظر بار تباط خاصی که باموقعیت ابوبکر دارد، از نظر هیچکدام از دانشمندان و مؤرخین دوتیره دور نمانده و هر يك در پیرامون آن قلمفرسائی نموده اند.

مخصوصاً دانشمندان سنی، توجیهاتی درباره آن نموده اند. ابن کثیر شامی در صفحات ۲۴۹ و ۲۸۶ جلد پنجم البدایة و النهایة میگوید: من نمیدانم سبب خشم فاطمه «رضی الله عنها» بر ابوبکر چیست؟ اگر برای این بود که میراث پدرش را بوی نداده است، او معذور بوده زیرا روایتی از پیغمبر نقل میکنند!! که گفته است ما پیغمبران ارث نمیگذاریم... تا اینکه میگوید:

فاطمه نیز یکی از دختران حواست و مانند زنهای دیگر بخشم میآید لازم نیست فاطمه بیگناه باشد!! از طرفی نمیتوان باور کرد زهرا ابوبکر را دروغگو بداند و بعد میگوید: فرضاً هم ابوبکر بتنهائی این حدیث را نقل نموده باشد بر همه جهانیان لازمست، از او بپذیرند.

در پایان اضافه مینماید که: گویا خشم فاطمه و دوری گزیدن او از ابوبکر روزنه شرارت و نادانی را بروی شیعهها گشوده تا بیخردانه پندارهایی بافته اند!!

آنها اگر حقیقت را فهمیده و مقام ارجمند ابوبکر را شناخته بودند، عذرش را میپذیرفتند، عذری که پذیرفتن آن بر هر کسی لازمست، ولی شیعهها مردم پست و رذلی! هستند! آنها حقایق روشنی را که همه یاران!! پیغمبر و پیروان آنها قبول دارند! گذاشته و دنبال مشابهاات میروند «طبع ۱۹۳۲ - شانزده سال پیش» (۱).

فاطمه روزهای آخر زندگانی را طی  
در آغوش مرگ، میکرد، او در این اوقات چنانکه خودش

گفته کوچکترین توجهی بجهان و جهانیان نداشت و گاهی  
بحدی بملاقات خدا اشتیاق پیدا مینمود که مرگش را از خدا  
میخواست. شکفت است! چقدر فاطمه از زندگانی در میان  
چنان مردمی خسته شده بود که در عنقوان جوانی مرگ را بر  
حیات ترجیح میداد.

در روزهای آخر با خدا راز و نیازهایی داشت: ای خدای  
زنده، ای خدای که آغاز و پایان نداری، با مرزش تو پناهنده  
میشوم. پناهم بده. خدایا مرا از آتش دوزخ دور ساز و در  
بهشت جایگزینم کن خدایا مرا بیدرم برسان.

علی میگفت: خدا تو را شفا میدهد و زنده میمانی.  
ولی اود دیگر بزندگی امیدی نداشت و در مقابل دلداریهای  
شوهر، میگفت: چه زود بدیدار خدا خواهم رسید.

همینکه عباس عموی پیغمبر فهمید، بیماری فاطمه (ع)  
شدت کرده برای عیادت بدرخانه اش رفت ولی موفق بملاقات  
نشد؛ زیرا گفتند مرض فاطمه شدت یافته است عباس مراجعت  
کرد و به علی (ع) پیام داد: من از مرض دختر پیغمبر  
اندوهناکم. گمان میکنم او نخستین کسی است که از طایفه  
ما، بمحمد (ص) میپیوندد. پیغمبر زهرار از همه کس بیشتر  
دوست داشت. اگر روزی حادثه ناگواری برای او پیش

آمد مرا مطلع کن تمامهاجر و انصار را خبر بدهم ، حاضر  
شوند واجر خود را ببرند .

عالمی علیه السلام پاسخ داد : ما مهربانی عموی بزرگوار  
را فراموش نمیکنیم و نظریهٔ او را تقدیس مینمائیم ولی فاطمه  
مظلومه بود ، ارث او را گرفتند و حقش را غصب کردند و  
وصیت پیغمبر را دربارهٔ او رعایت نکردند .  
اونیز بمن سفارش کرد ، مرگش را پنهان کنم از اینرو  
از موافقت با درخواست تو معذورم .



## وصیت نامه

وصیت نامه فاطمه (ع) به باریکتهای مختلف

کوتاه و طولانی نقل شده ولی آنچه مسلم است اینکه : از جمله سفارشهای دختر پیغمبر این بوده است که جنازه او شب دفن شود .

بخاری در صحیح ضمن روایتی از عایشه نقل مینماید که :  
علی جنازه فاطمه را شب بخاک سپرد و بر او نماز خواند  
و بابو بکر اجازه نداد (۱)

این وصیت نامه نیز در کتب معتبره شیعه از دختر پیغمبر نقل شده :

« پس از نام خدا » فاطمه دختر محمد (ص) گواهی میدهد : خدای جز خداوند یگانه نیست و محمد بنده او و خرسواده اوست . فاطمه گواهی میدهد : بهشت و دوزخ راست و بی هیچ گمانی قیامت خواهد آمد و خدا مردگان را از گور خواهد برانگیخت . علی ! من فاطمه دختر محمد خدا مرا بشو و تزویج کرد ، تا درد نیا و آخرت از آن تو باشم تو از هر کس بمن نزدیک تری . مرا شب غسل بده و کفن کن و شب بخاکم بسپار . هیچکس نباید از این موضوع باخبر شود . تو را بخدا میسپارم و بفرزند نام تا روز رستاخیز سلام میرسانم .

وصیت نامهائی طولانی تر از این نیز نوشته اند شیخ کلینی رحمه الله که از بزرگان علمای شیعی است میگوید : فاطمه (ع) هنگام مرگ وصیت کرد : هفت قطعه زمین ملک او که دلال و ممیت و حسنا و برقه و صافیه و عواف و هشر به ام ابراهیم نام داشت در تصرف علمی (ع) و پس از او در تصرف حسن ع و پس از او در تصرف حسین (ع) باشد و پس از او بسا او شد اولادش . او خدا و مقداد و وزیر را شاهد گرفت و علمی بن ابیطالب (ع) نیز وصیت نامه را نوشت . در جلد دوم جنایات تاریخ ( ص ۲۵ و ۲۶ نوشتیم ) که این هفت قطعه زمین را مردی یهودی ' مخیر یق نام پیغمبر «ص» بخشید و خودش در جنگ احد کشته شد ولی پس از مرگ پیغمبر ابو بکر بعنوان اینکه من از محمد «ص» شنیده ام ما پیغمبران ارث نمیگذاریم این اراضی و ساختمانهای آنرا تصرف کرد و جزعیت المال در آورد و فاطمه «ع» و زنهای پیغمبر بهره ای نداد و چون فاطمه ع خود را مالک آنها میدانسته از این و سهم ملک خود را بعلی ع و باولادش واگذار کرده .

فاطمه (ع) شاید مقارن ظهر از دنیا رفت ولی طبق وصیت نامه ، غسل او تا شب بتأخیر افتاد ، علی «ع» در دل شب با چشم گریان و دل پر درد با کمک چند نفر از خویشان و یاران وفادارش بدن دختر پیغمبر را در خاک تیره پنهان نمود در آنحال محمد (ص) را مخاطب ساخته بوی گفت : پیغمبر گرامی ! سلام من بر تو باد . ای محمد «ص» ! ای فرستاده خدا ! از طرف دخترت زهرا که بزیا رت میآید ، از دخترت که

در خاک تیره ، در بقعه تو (۱) گورستان بقیع میآرآمد . از فاطمه که خدا او را زود بتو ملحق ساخت ، بحضورت درود میفرستم . صبرم در مصیبت فاطمه بسیار کم است و فاجعه سیده زنان نیروی شکیب را از علی گرفته .

چکنم ناچارم به پیروی از سیره نیکوی تو در این مصیبت شکیبائی را پیشه خود سازم ، چه مصیبت از این بزرگتر ! بیکر زیبایی تو در آغوش من جان داد ، من تو را در گور خوا باندم من صبر میکنم تا خدا چنانکه فرموده بهترین پاداش را بمن دهد انالله وانا الیه راجعون

امانت برگشت ، گرو گرفته شد ، زهرا از دستم رفت . چه قدر زندگانی بعد از دختر پیغمبر سخت و ناگوار است ! و چه اندازه گیتی در نظرم پست و زشت مینماید .

اندوهم بی پایان و خوابم اندک است . این غصه تاهنگامی که خدا مرا بتو برساند از دلم بیرون نخواهد رفت . چه زود دست قدرت کردگار بین ما جدائی انداخت من بخدا درد دل میکنم .

ای پیغمبر محبوب ! از دخترت پیرس تا از جفائی که امتت باو و بمن کرده اند بتو خبر دهد . چه غصه ها که در دل زهرا پنهان بوده ، و نمیتوانست اظهار کند ولی حالا که بتو پیوسته است ، حالا که بخدا ملحق شده در دهای پنهانی را خواهد گفت میبینم در این هنگام شکیبائی پسندیده تر است .

« ۱ » بجای این لفظ کلمه یقیعك نیز نقل شده که اگر

درست باشد مقصود گورستان بقیع است ، شاید هم اصل کلمه « معك » بوده و در موقع استنساخ اشتباه شده .

اگر ملاحظه از کسانی که بر ما دست یافتند، درین نبود  
برای همیشه در کنار قبر تو جا گرفته و بر این مصیبت بزرگ  
چون زن بچه مرده میگریستم خدا بیناست، پیکر دخترت پنهانی  
بخاک میرود ولی حقش را بزور گرفته و آشکار از ارث پدر  
محروم میسازند، اینکه فاطمه یگانه فرزند تو است و  
دیری نیست که تو از این جهان رفته ای. (۱)

همچنانکه در تاریخ تولد و سال زناشویی و مدت عمر  
پیغمبر اختلاف است روز مړک وی نیز نزد همه یکی نیست در  
چند صفحه پیش نوشتیم، بعضی میگویند تاشمشاه پس از مړک  
پدر زنده بود.

طبق نوشته کلینی هفتاد و پنج روز پس از پدرش زنده  
بود (۲) و در صورتیکه پیغمبر (ص) در بیست و هشتم ماه صفر رحلت  
نموده باشد باید گفت در دوازدهم تا چهاردهم ماه جمادی الاول  
سال یازدهم هجری بدرود زندگانی گفته.

ابن شهر آشوب معتقد است، در سیزدهم ربیع الاخر  
سال یازدهم هجری وفات یافته (۳) به حال زندگانی او را  
بعد از پدر از چهل روز تا شش ماه نوشته اند.



۱ - اصول کافی ص ۱۸۵ و ص ۱۸۶

۲ - ص ۱۸۵ اصول کافی

۳ - بحار الانوار ج ۱۰ ص ۵۲

**بامید آینده** در پیش نوشتیم ، سال ولادت دختر پیغمبر (ص)

را با این همه گفتارهای متناقض که از دانشمندان و مؤرخین شیعه و سنی نقل شده نمیتوان ، بطور تحقیق معلوم نمود ، از اینرو نمیدانیم ، دختر پیغمبر چند ساله از دنیا رفته .

عمر او را هنگام وفات از هیجده سال تا سی و پنج سال نوشته اند .

ولی بین تمام این گفتهها دو عقیده بیشتر از سایر عقاید طرفدار دارد .

یکی آنکه وی در سال بنای خانه کعبه « پنجسال قبل از بعثت پدرش » بدنیا آمده ، در آنوقت محمد ص سی و پنجساله بود بنابراین سن او هنگام مرگ بیست و هشت سال و چند ماه بوده است .

طرفداران این عقیده فقط مؤرخین سنی هستند و عقیده دیگر مخصوص مؤرخین و دانشمندان شیعی « باستثناء معدودی از آنها » است که میگویند : وی پنجسال پس از بعثت محمد (ص) بدنیا آمده و طبق این گفته ، هنگام وفات هیجده ساله بوده است .

گفتیم سرچشمه این عقیده روایت کلینی (ره) است يك حدیثی هم مرحوم مجلسی از متصور دیلمی نقل میکند که : روزی عبدالله محض ( پسر حسن مثنی و پدر محمد



نفس زکيه در مجلس هشام (ابن عبدالملك) بود، صحبت از سن فاطمه (ع) افتاد (محمد بن سائب) کلبی نسب دان معروف هم در آن جلسه حضور داشت.

هشام از عبدالله پرسید:

فاطمه وقتی از دنیا رفت چند سال داشت؟

— سی سال

کلبی تو چه میگوئی؟

— خیر، سی و پنج ساله بود.

— عبدالله کلبی چه میگوید؟

— حال مادرم را از من پرس، بهتر میدانم و از کلبی

احوال مادرش را پرس، بهتر میداند. حالا باین اختلاف عقیده نمیتوان رأی قطعی ابراز کرد و این مسئله برای شیعه و تمام مسلمین بسیار مایه تأسف است، که سال ولادت و مرگ یگانه دختر پیغمبرشان را درست نمیدانند، در صورتیکه ملل دیگر بجزئی ترین چیزی که باشخصیتهای بزرگ آنها بستگی داشته باشد بسیار اهمیت میدهند.

سال ولادت و مرگ بجای خود. آنچه بیشتر موجب تأثر است، اینکه قبر دختر پیغمبر نیز معلوم نیست کجاست.

یکدسته از دانشمندان میگویند: در خانه خودش و یا در بقعه پدرش دفن شده. ابن شهر آشوب صاحب کتاب مناقب پیروان عقیده است.

پیدایش این باور از حدیثی است که از پیغمبر (ص) رسیده است باین مضمون: میان گور و منبر من باغی است از

باغهای بهشت (۱) و بنا بنقل بخاری فرموده است: میان خانه و منبر من باغی است از میان بهشت.

مرحوم مجلسی میگوید: قبرش در گورستان بقیع است. سید مرتضی ره نیز همین عقیده را دارد ولی از روی قرائن گمان میکنیم در خانه دفن شده باشد زیرا با تأکیدی که دختر پیغمبر در پنهان داشتن دفن خود داشت و باین منظور به علی (ع) وصیت کرد، جنازه او را شب دفن کند احتمال کلی میرود علی (ع) برای اینکه کسی از چگونگی آگاه نشود و جسد دختر پیغمبر از آسیب احتمالی بامدادمرك محفوظ بماند وی را در خانه بخاک سپرده باشد چون اگر میخواست او را به بقیع برد هنگام پیمودن مسافت بین خانه و گورستان بقیع ممکن بود کسانی که علی (ع) و فاطمه (ع) نمیخواستند از واقعه مطلع شوند آنها را به بینند و اگر امیر المؤمنین (ع) هم صورت گورهای متعددی در بقیع درست کرده، فقط برای کم کردن نشانی بوده است، در هر حال خداداناست.

بامدادمرك هنگامیکه خلیفه و همکارانش فهمیدند، علی شبانه دختر پیغمبر را بخاک سپرده با عصبانیت زیاد او را ملاقات نموده و بوی گفتند: تو هیچوقت دست از مخالفت با ما بر نیداری، چرا انکذاشتی صبح شود و ما هم بر جنازه دختر پیغمبر نماز بخوانیم؟ علی «ع» برای آنها قسم خورد که فاطمه وصیت کرده بود او را شب دفن کنم، آنها هم گفته او را پذیرفتند. اینمقدار نوشته مورخین سنی است، در صورتیکه تاریخ شیعه میگوید: بامدادمرك وقتی مردم فهمیدند دختر پیغمبر

شبانہ دفن شده یکدیگر را سرزنش کردند که چه مردمی هستید يك دختر از پیغمبر شما باقی ماند او هم مرد . شما نه بر بالینش حاضر شدید ، نه بر او نماز خواندید ، نه میدانید قبرش کجاست گفتند اهمیتی ندارد . میفرستیم زنی بیایند قبرها را بشکافند و او را بیرون بیاورد تا بروی نماز بخوانیم !

حقیقتاً طرز تفکر این دسته از مسلمانها هم شگفت انگیز بود . اینها مردمی هستند که برای انجام يك مستحب و تظاهر به يك شعار دینی . به ننگین ترین کار که شکافتن قبر دختر پیغمبر است تن در میدهند ، فقط برای اینکه بگویند ما هم بردختر پیغمبر نماز خواندیم - بله آنوقت دین پیغمبر هم پامال بشود اهمیتی ندارد امروز هم یکدسته از همان مردمیکه صف اول جماعت‌ها را اشغال نموده و پیشرو قافله حج و سر دسته عزاداران دهه عاشورا میباشند ، از احتکار ارزاق ، خوردن ربا ، معاملات نامشروع هیچ باکی نداشته و برای این منکرات اهمیتی قائل نمیشوند و اگر مقید بحفظ ظاهر باشند آنعمل نامشروع را بصورت نامشروع تری مباح و شاید مستحب جلوه میدهند .

باری از مطلب خود بدور افتادیم ، گفتیم یاران پیغمبر برای درك ثواب نماز حاضر شدند قبر دختر پیغمبر را بشکافند عمر هم با آنها معقیده بود ولی از طرفی علی علیه السلام مطلع شده و بشتاب خود را با آنها رساند و سوگند خورد که اگر نیش کلنگی یکی از این گورها بخورد زمین را از خونتان سیر آب میکنم .

مسلمانها ! هم وقتی هوا را پس دیدند از درك ثواب !! منصرف شده برگشتند .

با اینحال معلوم است ، روزهای نخست مخصوصاً تصمیم

داشته اند ، جای قبر ، معلوم نباشد ولی متأسفانه امروز هم نشان درستی از قبر فاطمه (ع) در دست نیست .

فرض کنیم ، قبر فاطمه (ع) در بقیع بود مگر آن چهار نفر پیشوا که در گورستان بقیع بخاک رفته اند چه نشانی بر قبرشان باقیست ؟ اگر بالای قبر دختر پیغمبر هم علامتی نصب میشد ، از تجاوز خلیفه المسلمین ! ابن سعود بزرگوار نمیماند . و آنرا هم مانند قبر بزرگان دیگر این مذهب با خاک یکسان میکرد . من اینجا نظر خصوصی ندارم ولی اگر خراب کردن قبور در مذهب وهابیی يك اصل مسلمی است پس ملاحظه از يك اقلیت مذهبی دیگر چه معنی دارد .

چند وقت پیش در مجلسی صحبت از تعصب اسلامی ! پادشاه حجاز بمیان آمد يك آقای محترمی ( که فعلاً اسمش را نمیبرم ) میگفت اگر برداشتن آثار قبر در مذهب سعودی کار واجبی است چرا قبر اسماعیل بن جعفر دست نخورده است . من جوابی نداشتم و نمیدانستم این قبر هم بقعه داشته ، از زائرین امسال پرسیدم ، گفتند ما بقعه ای بنام اسماعیل بن جعفر ندیده ایم . معلوم میشود اخیراً آنرا هم خراب کرده اند ولی این قدر معلوم است که سبیل آقا خان محلاتی نزد ابن السعود قیمتش بیشتر از ریش بعضی پیشوایان ما بوده راستی جای تأسف است ، که پس از هزار و سیصد و شصت سال سابقه ، پس از داشتن چهل میلیون پیرو ، پس از دادن ملیونها تلفات هنوز نه ارزش مذهب شیعه در نظر ابن السعود بیایه مذهب اسماعیلیه رسیده و نه شیعه ها توانسته اند قدر پیشوایار خود را در نظر پادشاه حجاز باندازند آقا خان محلاتی برسانند .

باز اسماعیلیه هم سابقه تاریخی زیادی دارند ، يك حزب

سیاسی که صد سال بیشتر از تأسیس آن نمیگذرد و بصورت مذهب درآمده، فعالیتش بمراتب از مذهب شیعه بیشتر است، مذهبی که گذشته از جنبه حقیقت و واقعیت، در کشور ایران رسمی و در کشور عراق نیم رسمی است و در کشورهای اسلامی دیگر هم نفوذ معتنا بهی دارد و پادشاه ایران مسئول ترویج و نمایندگان مجلس شورای ملی این کشور هم پشتیبانش هستند. آری يك حزب سیاسی با صد سال سابقه تأسیس با اینکه شاید در تمام دنیا صد هزار عضو داشته باشد و با اینکه مطلعین آنها بتراوشات فکر مؤسسين این حزب خندیده و دم و دستگاه عکارا دکان طوقی پیش نمیدانند، در حفظ مرام و مسلك پوچ خود پافشاری بسیاری بخرج داده و برای کانون تبلیغاتی این حزب (یا بعقیده خودشان مذهب) تشکیلات نسبتاً منظمی ایجاد کرده اند.

کتابخانه، چاپخانه سالن تبلیغ، مهمانخانه و ویژه برای واردین، نشریه های مرتب در اختیار دارد.

**حظيرة القدس** کانون تبلیغات بهائیان در مرکز يك کشور شیعی، در مرکز کشوری که پادشاه بموجب قانون اساسی مسئولیت حفظ مذهب رسمی آنرا دارد، در بهترین خیابانها بازیاترین طرز بنا شده و تمام این وسائل در داخل آن موجود است.

از این گذشته چند تن از افراد وابسته باین حزب در نتیجه فعالیت خود با استفاده از سستی طرف پستهای نسبتاً حساسی را اشغال نموده و نقشه شوم خود را با خاطر آرام ادامه میدهند. از بانك ملی تا کارخانه چیت سازی را گرفته و در ارتش نیز رخنه کرده اند و بلکه میشنویم چند نفر از آنها در دفتر

آستانه قدس رضوی مشغول کارند. اگر راست باشد باید آقای نیابت تولیت دست‌مریزاد گفت، که موقوفات آستانه در نتیجه رسیدگی نکردن ایشان صرف تبلیغات بهائیها بشود.

بلی فعالیت يك حزب سیاسی، يك اقلیت ضعیف يك حزبی که بدست روسها درست شده و امروز میوه‌اش را انگلیسها می‌خورند، در نتیجه مشاهده سستی طرف مقابل بجائی رسیده که بنام مذهب دست به تبلیغ می‌زنند و آرزو دارد، مانند مذهب شیعه یا مذاهب دیگر اسلام برای خود هر گونه آزادی تبلیغاتی داشته باشد اکنون نمونه‌ای از توقعات طرفداران این حزب را در زیر بخوانید . روزنامه قیام ایران :

خبرنگار ما از مشهد اطلاع میدهد :

چهار نفر از دختران بهائی از دانشسرای دختران مشهد (شاهدخت) اخراج شده‌اند .

و علت را اداره فرهنگ بهائی بودن آنها جلوه میدهد این موضوع در میان بهائیان اثر بسیار بدی نموده است یکی از بهائیان که بامن سابقه تحصیل دارد و رفیق تحصیلی بوده بمن میگفت :

در دنیای اتم در موقعیکه حتی سیاه پوستان هند از کنگره گذراندند و سیک و هندی و مسلمانان و سایر ادیانرا (۱) در مقابل قانون یکسان دانستند .

سیاه چشمان ایرانی بوسیله اخراج این چهار دختر

(۱) مقصودم از نقل این خبر فقط همین يك نکته است که چطور در اثر نادانی این ملت بهائیگری هم بنام دین در جامعه معرفی میشود .

اغراض خود را اثبات می‌رسانند.

بلی طرز تبلیغ یک حزب سیاسی این طور است، آنوقت متجاوز از چهل ملیون جمعیت با پرداخت سیصد ملیون هزینه تبلیغاتی در سال، هنوز نه کتابخانه عمومی دارد، نه چاپخانه نه دارالتبلیغ.

چهل ملیون شیعه دوازده امامی سالی سیصد ملیون برای هزینه تبلیغاتی مذهب پول میدهد « این مبلغ بغیر از پولی است که صرف مخارج زیارت و نذر و پرداخت بهای « کتب مذهبی » میشود این مبلغ فقط بودجه تبلیغات عمومی است از این سیصد ملیون صد و بیست ملیون تومان رادر سال شیعه ایرانی متحمل می‌شود (۱) ولی در اثر وضع شرب الیهود و تشکیلات غلط یا نداشته تشکیلات، در مقابل، یک نشریه تنها هم ندارد، تا عقاید حقه او را بگوش مذاهب دیگر اسلام رسانیده و مثلاً بمصریها بفهماند، ایرانیها هم مسلمانند، بت نمپرستند، علی بن ابیطالب را بر پیغمبر مقدم نمیدانند، شب یازدهم محرم چراغهای مجلس روضه خوانی را خاموش نمیکند

۱ - این مبلغ حد اقل هزینه‌ای است که شیعه ایرانی برای تبلیغات مذهبی از سال ۱۳۲۱ به بعد متحمل می‌شود. چند قلم هزینه‌های هنگفت دیگر را که باید بطور غیر مستقیم بترویج مذهب کمک کند بقلم نیاوردیم و تصور میکنیم اگر دقیقاً حساب کنیم از یکصد و سی ملیون تومان هم تجاوز خواهد کرد. این حساب بقدری روشن است که در چند قلم می‌توان آنرا نشان داد ولی چون نشان دادن ریز بودجه خارج از موضوع گفتار است از نوشتن آن صرف نظر میکنیم.

که زن و مرد باهم ..... شراب در مذهب شیعه هم حرامست ، يك زن شیعی دريك شب چند شوهر نمیکند . در خانه های شیعه هم قران موجود است ، در شهرهای شیعه هم مسجد برپاست (۱)

خواهش میکنم باز در عوض چاره جوئی بشکر جواب نیت داده و بگوئید « احتیاجی باین اقدام نداریم چون علمای شیعه اصول مذهبی را در کتابهای مفصل خود نوشته اند ، اینها اگر راست میگویند ، بروند آن کتابها را مطالعه کنند » قبول دارم ولی آخر فکر کنید کتابی را که مرجوم علامه یاسید مرتضی یادگران در قرن سوم یا چهارم هجری نوشته اند ، امروز در قاهره ، ریاض ، دمشق ، لبنان ، مسقط ، عمان موجود است ؟! و بر فرض هم که موجود باشد دست چه اشخاصی است .

در کتابخانه ثروتمندان و یا دست مردمیکه خودشان در پوشیدن حقایق ذینفع هستند . در اینصورت گناه آن دانشجوی سال دوم دانشکده حقوق مثلاً که در قاهره تحت تربیت پدر و مادر بزرگ شده و مذهب سنت را اختیار کرده است چیست ؟ آیا او بجهنم میرود چرا که چون روزی يك مرتبه سوار طیاره نشده و از قاهره بطهران نیامده تا درست عقاید مذهب حقه را بفهمد ، یا آنها مسئولند که با پرداخت این مبلغ هنگفت نتوانسته اند عقاید شیعه را در کتابها و نشریه های مرتب چاپ کرده ، رایگان از تهران یا قم یا نجف ، قاهره یا دمشق یا شهرهای

۱ - مطبوعات مصر تمام این بهتان ها را بشیعه و ایرانی بسته است بنوشته های عبدالله قصیمی ، محمد ثابت ، احمد امین محمد سید ، و دیگران مراجعه کنید .



دیگر بفرستند.

باصد و بیست ملیون تومان در آمد سالیانه می توان  
صدها چاپخانه ، ده ها دارالتبلیغ مهم ، چندین کتابخانه  
عمومی چندین مجمع نشر و تألیف در مراکز دینی و تحت نظر  
مبلفین مذهب تاسیس کرد .

می توان صدها مبلغ را تربیت نموده با هزینه کافی بنقاط  
جهان فرستاد ولی متأسفانه چنانکه گفتیم سازمان ناقص ،  
عکس العملش طوری است که روحانیون و پیشوایان مذهبی  
و مبلفین ، مادر داخل کشور خودشان هم ارزش نوعی ندارند  
و اگر قیمتی هم در انظار موجود باشد ویژه اشخاص محدود  
و معینی است بله ، یک وقتی قدرت مذهبی بعدی بود که نامه  
احتمالی مرحوم میرزای شیرازی مقاوله رژی را بهم می زد  
امروز هم قدرت مذهبی بعدی است که روزنامه نگارها هم در  
پرده یا علنی بسران مذهب و مقدسات ملی از هر گونه اهانتی  
مضایقه ندارند نتیجه مسابقه مجله ها برداشتن عمامه های روحانیون  
و یا کشتن آنهاست .

چند هفته پیش مجله بسیار آبرومند بدیع مسابقه ای را  
عنوان کرده بود که درست تفصیل آن یادم نیست گویا این بود  
که : اگر میتوانستم خود را پنهان کنم چه میکردم ؟

تمام پاسخها با همه اختلاف ، یک نکته جمعی داشتند  
« اهانت بروحانیون » یکی نوشته بود میرفتم عمامه آنها را  
برداشته و بین فقرا تقسیم میکردم یکی نوشته بود همه را  
میکشتم بعضی هم احتیاط کرده و کلمه (نما) را با آخر روحانی  
اضافه نموده بودند تا مسئولیت احتمالی برای خود ایجاد  
نکنند .

نمایندگان مذهبی ! ناظر محترم شرعیات ، شیعه مذهب های

دو آتشه! هم لابد این مجله و مانند آنرا خوانده و این اها تنها را یک مطلب عادی تلقی میکنند ولی فکر کنید! روحانیون خوب یا بد عکس العمل این نوشته‌ها در نظر اجنبی چگونه است؟

من در اینجا از هر ملبس بلباس روحانیت دفاع نمیکنم زیرا در بین این طبقه هم مردمان مقصر یافت میشود و در اثر عاقبت نیندیشی آنهاست که روز بروز دسته‌های منظمی از بهترین جوانان، در اثر نومیدی از اصلاح وضع رقت بار کشور بهرامهای گوناگون میپيوندند!

آیا اینها پدر در پدر معاند با اسلام بوده‌اند؟ نه بخدا بلکه دسته‌ای خاص برفتار غیر محتاطانه خود اسلام را طوری در نظر اینان جلوه داده‌اند که خیال میکنند قانونی است مخصوص محافظت اغنیاء و دژ محکمی است برای پناه سرمایه‌داران و آلتی است بمنظور اجرای مقاصد ستمکاران سوء تدبیر یا حفظ مصلحت شخصی این عده بود که این دسته را از چنگ ما بیرون کرد، روزی که احتیاج شدیدی بوجودشان داشتیم. حالا در آینده شما بایک مشت ملت فقیر و یا کاسب جزء و یا مردم بیسواد یا کارمند دون پایه دولت چه کاری برای اسلام میکنید و چه قدمی بنفع دین بر میدارید. اگر بنا باشد هر جوانی که از سال سوم متوسطه خارج شد بدورش خط بکشیم بیست سال دیگر باید دین، دینی که بصورت فعلی در آمده فقط در بین عشایر و دهاتیان دوردست رواج داشته باشد.

در صورتیکه بحقیقت اسلام قسم اسلام دوش بدوش علم سیر میکند و من روی وابستگی بدین این ادعا را بدون دلیل بحساب دین نمیگذارم.

شگفتا اسلام روزی مشکل‌ترین گره‌ها را می‌گشود ولی  
امروز طوری ب مردم معرفی شده که خیال می‌کنند، این دین  
خود مشکل بزرگی برای بشر می‌باشد.

شما ای دسته مخصوص. شما ای باند خیانتکار مسئولید  
شما روی مردم را بمقدسات دینی باز کردید شما سبب شدید  
که يك مدير روزنامه در روزنامه خود بنویسد:

« اینجاست که دین بدر می‌خورد. اگر کمکی ب مردم  
فلک‌زده مملکت نکنند در عوض همه دردهای این آقایان را  
دوا می‌کنند ».

### خاتمه





ف ۱۱

DUE DATE

ف ۱۱

۴۱ ۳۳

فیس ۴۱۲۳ ف ۱۱

نامہ دختر محمد علی الدیوبہ آباد

Date	No.	Date	No.